محقق الیزدی

خورشید کمالست نبی باد را

اسلام محمد است دارا است علی

۱۳۲ ۱۵۲

سبحان

ورنیه ... سبحان

... است علی

قوه

... خلاف مقصود

... اسد الله بنود

... ازلی

... افزود

للعلامة ... الدین ... قطب الدین ... محمود الشیرازی

لقد ... الاسلام ... میرزا

... بعد ...

... القطب

نصیر دولت و دین پادشاه کشور فضل

یگانه ...

...

منقول است که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله خطاب بعلی ... کرده اند و این دعا میخوانده اند
الحمد لله الذی خلقک فقدرک ...

قال امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و علی ابنائه الطاهرین اذا نسیت الشیء فضع جبهتک فی راحتک ثم تقول اللهم لک الحمد یا مذکر کل شیء فاعلمنی ذکر ما نسیت

الاسم الاعظم قیل انه یا الهنا و اله کل شیء یا ذا الجلال و الاکرام

ملحوظه
این کتاب عروض تالیف میر محمد مؤمن بن علی
حسینی استرابادی است که بعد از وفات شاه
طهماسب بهندوستان رفت نمود و مقرب درگاه
محمد علی قطبشاه سلطان دکن هند شد
واین کتاب را در سال ۱۰۰۷ بنام او
نگاشت. ترجمه مؤلف در عالم آرا
موجود و در روز ربیع ۱۵ / ۱۲۵۷ از آنجا
منقول است.
این کتاب چاپ نشده و نسخه عصر مصنف
ظاهرا است نسخه دیگر با حواشی از آن
که موسوم است بلعل قطبی در مدرسه
سپهسالار طهران موجود است و نام
عنوان عروض را آن گذاشته

وقتی زنی صالحه از مردی فاسق پرسید
که عقل میان مردان و زنان چگونه قسمت کرده اند
گفت ده جزو کرده اند نه جزو بمردان دادند
و یک جزو بزنان باز پرسید که شهوت را چگونه
قسمت کرده اند گفت آن نیز ده جزو کرده اند
نه جزو بزنان داده اند و یک جزو بمردان
آن زن گفت یک جزو عقل ما بنه جزو
شهوت غالب می آید نه جزو عقل شما
بدیک جزو غالب نمی آید ه ه

من عامل الناس فلم یظلمهم وحدثهم فلم یکذبهم
ووعدهم فلم یخلفهم فهو مؤمن کملت مروته
وظهرت عدالته ووجبت اخوته وحرمت غیبته
صدق رسول الله

از کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع
اختیارات روزهای ماه نیک و بد نقلست باید که غره ماه را درست داند
که اگر شخص خواهد ایام نیک و بد ماه را ملاحظه نماید باید
بعد از آن نظر در این حروف کند اگر منقوط است بد است و اگر غیر منقوط است خوب است والله اعلم

فصل
تحیک تدعی انکیف فهتل
تعود لبالی فطل آمتل
و وقت تحویل میزان است باید که غره نظر کنند

قال رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]

قال رجل للرضا عليه الصلوة والسلام [illegible]

قال النبي صلى الله عليه وآله [illegible]

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من تاب قبل موته بسنة تاب الله عليه [illegible] من تاب قبل موته بشهر تاب الله عليه [illegible] ثم قال [illegible] وقد بلغت نفسه هذه واهوى بيده الى حلقه تاب الله عليه صدق رسول الله

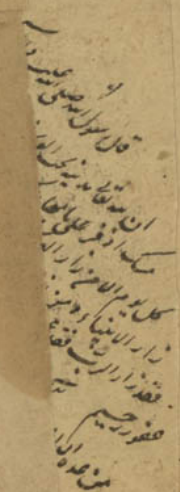
قد روى عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال [illegible]

فی حلق الراس اوصی النبی صلی الله علیه واله لامیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلم فی غرة الشهر قصر عمره وفی ثانیه قضاء حاجة وفی ثالثه خسران کل شئ وفی رابعه یطول عمره وفی خامسه سرور وفی سادسه بلاء وخطر وفی سابعه کل عمل جید وفی ثامنه مرض وفی تاسعه یزید ماله ویکوم وفی عشره هم وحزن وفی الحادی عشر مغموم وفی الثانی عشر تعزز وتکرم وفی الثالث عشر شر وخصومة وفی الرابع عشر سرور وفی الخامس عشر تحصیل مراده وفی السادس عشر مغموم وفی السابع عشر متوسط وفی الثامن عشر لعین بجید وفی التاسع عشر غنی وفی العشرین یخلص من جمیع البلاء وفی الحادی والعشرین جید وفی الثانی والعشرین یکون مفلسا وفی الثالث والعشرین والرابع والعشرین جیدان وفی الخامس والعشرین یخلص من جمیع الافلاس وفی السادس والعشرین یخلص من جمیع البلاء وفی السابع والعشرین والثامن والعشرین جیدان وفی التاسع والعشرین یحصل البلاء وفی الثلاثین یحصل البلاء والجفاء

بسم الله الرحمن الرحیم

مفعولن مفعولن فاعلان

بعد از حمد و سپاس بیقیاس و صلوٰة و درود نامحدود چنین گوید عبد خامل محمد مومن بن علی الحسینی وفقه الله تعالی بالاعراض عما لایعنی که کافیست در بیان شرافت و رتبه علم عروض همین قدر که اکرم و اشرف کلام یعنی قرآن عالی‌مقام و سور مبارکه از اصدر را بتدا بر وجهی واقعست که بعضی از اوزان اشعار موافق آنست چنانکه در آغاز این کلام بجهت انجام اشاره باین حال بجهت رعایت نوعی از براعت استهلال واقع آمد و تفصیل حال وزن مذکور در ضمن بحر متمم از فصل اول این رساله انشاء الله و وضوح مشاهد بعد از تمهید و تمهید مذکور نموده می آید



که این چند کلمه ایست واضحه موضحه که از روی استعجال چنانکه مقتضای حال و مجال بود در بیان بحور و اوزان اشعار مرقوم و منظوم گردیده بر وجهی که معرفت این بحث و امثال آن که از علم عروض خوانند کافی تواند بود و اکثر دقایق که درین صناعت ازین چند کلمه واضحه استخراج و استفاده آن بوجهی وافی توان نمود امکان دارد که کسی آن را ندیده باشد و چون این نسخه مشتمل بر دقایق مذکوره که در هیچ‌یک از کتب این فن یافت نمی‌شود ترتیب داده شد یکی از ارباب فضل گفت این را باید بنام نامی و القاب سامی ... جمع و تالیف مذکور وقوع یافته بجهت آنکه واجب دید امتثال امر واجب الاطاعه بندگان اعلیحضرت گردون رفعت مشتری منزلت عطارد فطنت ناظم مناظم دین و دولت بانی مبانی انصاف و معدلت گلبن رنگین سلطنت و شوکت خجسته بهار گلشن خلافت و ابهت سرو سرافراز جویبار رفعت و اقبال آفتاب عالمتاب فلک جاه و جلال جوهر فرد خزینه پادشاهی در یکتای گنجینه شاهنشاهی شهریار سلیمان اقتدار ابراهیم کردار یوسف رخسار محمد آثار حیدر اطوار السلطان بن السلطان بن السلطان یگانه شاه محمد قلی که به گردون که عاش خروش

از سروش برخرد؛ زهی زبان که ستایش بعقل و هوش رسد
بگنجینه دست ببد عقل و هوش برخرد حدیث دست و
دلش گر بحر و کان گذرد؛ فغان زکان و زدریا خروش برخیزد
دوام الله حافظ ظل ظلیله و وصف جمله و بر جلیله
ما دامت الافلاک والنجوم دائرات سائرات والارضون
والاقطاب ساکنات و ثابتات و فوائد این رساله
انشاء الله در ضمن مقدمه و دو فصل و خاتمه در بیان می آید
مقدمه در بیان فائده چند که بجهت دانستن این فن موقوفست
بعضی از آن ضروری و بعضی ناظر و معین است و فصل اول
در بیان بعضی از بحرهای شعر که بطبائع سلیمه و اذهان مستقیمه
قریب و نزدیکی آن منتشر است و از جهت اشعار اکثر
شعراء مشهور مقصور بر همان بحور است و فصل دوم در بعضی
دیگر از بحور که نه بر منهاج مذکور است و خاتمه در بیان بعضی
از اصطلاحات و مقررات اهل این فن اگرچه از زادهم
این رساله بجهت زیادتی توضیح بیان بحور و احوال آن
بوجهی واقع شده که موقوف بر اصطلاحات و مقررات
مذکوره جدا نیست و الا ذکر آن در مقدمه واقع می شد

در بعضی بلکه در بعضی از آنها

لیکن

لیکن چون ایراد آنها متضمن بعضی فوائد مستوا ند بود و ایراد
آن بخاتمه حواله کرده شد و چون اختصاری در بیان مطلوب
اگر در بعضی مواضع بعضی فوائد در وصل مرقوم نکرده انشاء
الله بر حاشیه المحل با ریافت خواهد شد وبالله التوفیق
و الاستعانه مقدمه که اشاره بجمله بیان واقع شده فایده اولی
از فوائد سابقه دانست که علم عروض علمی است که وزنهای
شعر بآن معلوم گردد و صاحب قاموس گفته که میزان شعر
که عبارت از فعولن فعولن فعولن فعول باشد و امثال
آن میزان مذکور را عروض خوانند بجهت آنکه موزون
از ناموزون بآن ظهور می آید و عروض بزبان عربی
بمعنی ظاهر ساختن است و سبب عروض گفتن بر این وجه
نیز ذکر شده که خلیل ابن احمد بصری که از معتبرین علماء
عرب است و بعضی دیگر علوم است و علم عروض را او پیدا
کرده در مکه معظمه دعا کرده که خدای عزوجل علمی بر او ظاهر
گرداند که تا آن غایت ظاهر نبوده باشد و بعد از آن
این علم بر او ظاهر گردید چون در مکه و از برکت دعای
او ظاهر شده و مکه و مدینه و حوالی آن دو محل مبارکه

را عروض می گفته اند بان نسبت از انز عروض نامیده
در قاموس بان وجه نیز وجه اجمال اشان نموده و نیز
گفته که چون شعر را بمیزان ان عرض میکنند تا حقیقت
آن ظهور یابد ان نیز سبب عروض گفتن آن تواند بود
و غیر ان وجوه نیز گفته اند چون اختصار مطلوب اکتفا
نمودم فواید دوم در بعضی از رسائل این فن مذکور است
که ابتدا از ظهور علم مذکور بدین وجه واقع شده که خلیل
بن احمد از دکان گازری میگذشته که بچوب مقرر
کار ان جامه را می کوفته از شنیدن واوازهای
مناسب در کوفتن ان ظاهر می شده گفته که واللّه
لَیَظهرنّ من هذا شیئ یعنی بخدای سوگند که ازین اوازها چیزی
ظاهر میشود و بعد از ان یک بحری که بان اواز نزدیک
بوده یافته و از ان یک بحر بحری دیگر استعمال کرده و برین
قیاس بالمجموع علمی حاصل کرده فایده سیوم در بیان اصل بحرهای
شعر یعنی انچه بحرهای شعر از ترکیب انها بهم میرسد و عروضیان
ازرا افاعیل و تفاعیل گویند باید دانست که اهل این
فن گفته اند که ارکان اصل بحرهای شعر زیاده از هشت

ارکان

لفظ

لفظ نیست و ان اینست فعولن فاعلن مفاعیلن مستفعلن
مفاعلتن متفاعلن فاعلاتن مفعولات بضم تا و ازین هشت
رکن دو رکن خماسی است یعنی پنج حرفی و ان فعولن باشد
و فاعلن و شش رکن باقی همه سباعی باشد یعنی هفت حرفی
و پنج حرفی و هفت حرفی که در رکنها اشاره شد مراد ازان
است که با نون تنوین که در غیر مفعولات ظاهر میگردد پنج
حرفی یا هفت حرفی است و قاعده عروضیان بخلاف قاعده
مشهور کتابت خطاست که نون تنوین را ظاهر نویسند
تا اشتباهی واقع نشود چنانکه در رساله بعضی از دانشمندان
این فن مذکور است و در بعضی رسائل چنان بنظر رسیده
که انچه ازین اصول در وزنهای شعر فارسی بسیار واقع
میشود بعض ازین هشت مفاعیلن فاعلاتن مستفعلن
مفعولات و فعولن و هر یک ازین پنج اصل را فرعی چند
هست که بسبب تغیری که عروضیان ازان زحاف خوانند
حاصل میگردد و بیان زحافات و فروع مذکور انشاء الله
ظهور می یابد و این سخن محل نظر است فایده چهارم در طریق
حاصل شدن بحور اصول و بیان ان بر وجه اجمال اهل

این فن گفته اند که بحرها که از ترکیب بعضی از هشت رکن
مذکور با بعضی دیگر یا از تکرار ساختن یک رکن بعدد معتبر بهم
میرسد مجموع نوزده عدد است بدین تفصیل طویل مدید
بسیط وافر کامل هزج رجز رمل منسرح مضارع مقتضب
مجتث سریع جدید قریب خفیف مشاکل متقارب
متدارک نوزده بحر مذکور ان شاء الله بتفصیل مذکور خواهد شد
و همه یکی از دو وجه که دانسته شد از هشت رکن که مفصل
گردیده حاصل میگردد و بعضی دیگر بحور هست که از هشت
رکن مذکور بوجهی دیگر غیر تکرار و غیر ترکیب بران وجه که
مذکور شد حاصل میگردد و شارحین این بحرها را اصل ندانسته
اند و نوزده مذکور را اصل گفته اند و در توضیح بحور اشعارها که
ان شاء الله مذکور خواهیم ساخت در هر بحر از بحور که قدوة
البلغای والعارفین خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه شعر
گفته بجهت زیادتی مبارکی و میمنت که با عانت لطافت
و بلاغت در شعران قدوه بلغاء عرفا حاصل است ان شاء الله
شعر او را بجهت مثال و روشن گردانیدن مقصود ذکر
خواهیم نمود و در بعضی بحرها که شعر خواجه حافظ در ان بحر

نظر رسیده باشد از شعرای دیگر ان شاء الله مذکور میگردد
و مجموع اشعار که از خواجه حافظ نظر رسیده در بیست و
سه بحر زیاده نیست فایده پنجم بعضی اوستادان این فن
در رسائل خود آورده اند که نوزده بحر که اصول‌اند و گران
بوجه محل واقع شد پنج بحر اول که طویل و مدید و بسیط
و وافر و کامل باشد این پنج بحر خاصه عرب است باین معنی
که فارسی گویان و ترکی گویان درین بحرها شعر کمتر گویند
بجهت آنکه اگر گویند نامطبوع اید یعنی چندان مقبول
طبیعت نشود و شاید که ناموزون نماید و سه بحر خاصه عجم است
که عرب دران شعر نگوید و آن جدید و قریب و مشاکل است
و یازده بحر دیگر مشترک است میان عرب و عجم چون این معلوم
شد باید دانست که چنانکه از نوزده بحر که انها را اصول
گفته اند بعضی بطبع فارسی زبانان نامطبوع نماید بر وجهی
که مذکور شد از غیر نوزده اصول نیز بحری چند برین وجه
هست از جهت آنکه مناسبت این بحرها بطبیعت کمتر است
و ذکر بحور آن قسم بحرها که ~~بطبیعی~~ را ان شاء الله در فصلی
علی حده مذکور میگردانیم و بحرها که بطبیعتها نزدیکتر است

معلوم میداریم چنانکه ایشان باین معنی کرده‌اند فایده ششم
بباید دانست که هشت رکن که اصل بحرهاست و مذکور
شد هرگاه آنها را بهم بطریقی که هست بی تغیر و نقصان
در بحرها بطریق تکرار یا ترکیب یعنی با بعضی مذکور سازند
درین حال رکنها را سالم میگویند یعنی سلامت دارنده
از نقص و تغیر و اگر تغیری بان رکن راه یافت ازا غیر
سالم گویند و تفصیل این حال ان شاء الله وضوح خواهد یافت
و آنچه در بیان سالم و غیر سالم مذکور گردید در بعضی از رسایل
این فن مذکور است و صاحب رسالهٔ مذکوره این نیز گفته
که تغیر در رکن بزیادتی واقع شود مثلا آنست که در مفاعلن
گاه باشد که الف زیاده کنند چنانکه بروزن مفاعیلان
شود و تغیر که بنقصان باشد باین طریق هست مثلا که از
مفاعیلن نون را بیندازند و لام را ساکن سازند و رکن
غیر سالم را اهل فن عروض مزاحف گویند و این تغیر را
زحاف گویند و زحاف در زبان عرب از اصل دور
افتادنست فایده هفتم در رسالهٔ بعضی از فضلای عرفای
این فن مذکور است که ارباب این صناعت جزو اول

مصراع اول را صدر گویند و جزو آخرش را عروض خوانند
و جزو اول مصراع ثانی را ابتدا گویند و جزو آخرش را ضرب
و آنچه در میانه عروض و صدور و در میانه ابتدا و ضرب واقع
شود آن را حشو خوانند و بیتی که در صدور و ابتدا و حشوا
او زحافی واقع نشده باشد و خواه نشده باشد فایده
هشتم در بیان تقطیع باید دانست که سنجیدن شعر را بان
بحر که شعر از ان بحر باشد اهل عروض تقطیع گویند از ان
سبب که تقطیع بزبان عربی پاره پاره کردنست و شعر را
پاره پاره باید ساخت تا هر پاره را برابر پاره از بحر بسنجند و معتبر
در تقطیع آنست که از حروف شعر آنچه بلفظ آید حرف با حرکت
از ان مقابل حرف با حرکت از بحر افتد و حرف ساکن
یعنی بی حرکت مقابل حرف بی حرکت از بحر باشد و موافقت حرکت
حرف حرکت دار شعر با حرف حرکت دار بحر ازان معتبر نیست
یعنی اگر حرف بحر کسره یا فتحه یا ضمه داشته باشد که از ان بفارسی
زیر و زبر و پیش گویند لازم نیست که حرف حرکت دار
شعر درین حرکات با حرف بحر موافق باشد موافقت
در اصل حرکه داشتن معتبر است چنانکه در مثالها ان شاء الله

[illegible]

ظاهر خواهد شد و مقابل افتادن حرف متحرک بیت با حرف
متحرک بحر نیز کلیه نیست بلکه در بعضی احوال حرف ساکن از بیت
مقابل حرف متحرک از بحر واقع میشود و از ان قصوری بوزن
نمیرسد چنانکه در اواخر فواید مقدمه بیان حال مذکور واقع
خواهد شد و بنا بر انکه مدار تقطیع و موافقت شعر با وزن
بر حروفیست که بلفظ در آید پس اگر کتابت حروف شعر
گاه کمتر از حروف بحر باشد یا گاهی زیاده باشد اما بلفظ در
نیاید هیچکدام از دو حال مذکور خلل در موافقت شعر با وزن
نمی نماید هرگاه که آنچه بلفظ در می آید با حروف بحر و حرکات
و سکنات آن موافق باشد و بنا بر معنی مذکور است که این
بیت که مذکور میگردد با وجود انکه مصراع اول از ان بیست
و دو حرفست و مصراع دوم چهل و سه حرف هر دو مصراع
در یک بحر است و خلل در وزن هیچکدام از دو مصراع نیست
و همچنین اجتماع هر دو با یکدیگر نیز قصوری ندارد بیت مذکور
اینست **نظم** نشست سرور اهل کرم بمجلس خاص ٭ دو خوان
سه خوان دو سه خوان خواست جان چه جان که بخواست
فایده نهم در بیان بعضی حروف که در کتابت باشد

و در تقطیع بحساب آید چون مدار تقطیع بر حروفست که در
لفظ آید بنابرین بعضی حروف که در کشش ظاهر شود اگر چه در
کتابت نباشد در تقطیع حساب شود چون حرفی که از تشدید
در لفظ ظاهر میگردد و چون الف که از کشش همزه بهم رسد
و کشش مذکور را اشباع می گویند مثال هر دو اینست
مصراع ای قد تو در کشی آفت جانها **تقطیع** ای قد د **مفعول**
توافی **مفاعلن** جهانه **فعولن** بیان این بحر در ضمن فصلی که
بعد ازین آید خواهد شد و مثال حروف مشدد و الف
مذکور است تای که در مثل شکسته و بسته و جاره و خاره
و خاره در بعضی احوال در لفظ آورده شود چنانکه درین **بیت**
غمزه خونخوار عیاره تا ره سرگشته بیچاره **تقطیع آن** غمزی خو
مفتعلن خاریعی **مفتعلن** ماری **فاعلن** بیان این بحر نیز در
فصل آینده انشاء الله خواهد شد **فایده دهم** قاعده
اهل عروض بران جاریست که بعضی حروف که بوصف
مذکور باشند یعنی در لفظ آیند و نوشتن ان متعارف
نباشد چون در تقطیع محسوب میگردد آن جزو در تقطیع
نوشتن مقرر داشته اند چنانکه این مصراع را که ای قد تو

[illegible]

افت جهانی در تقطیع ای قد تو بدو دال نوشته‌اند اخفی
بدو الف چنانچه نوشته‌اند و درین قسم جایکه اندراید و الف
بان صورة آ آمده و مولف این رساله گوید که چون درین قسم
نوشتن و بسیار گاه است که اشتباهی واقع میشود و از جهت
در بیان تقطیعات درین رساله در التزام قاعده مذکوره
در نوشتن نموده ایم که چون در تقطیعات اینها نظر
کنند حمل بر سهو یا غفلت ننمایند فایده یازدهم در بیان بعضی
حروف که در کتابت باشد و در تقطیع بحساب نیاید بر عکس
آنچه در فایدهٔ سابقه ایراد آن واقع شده از آنجمله واو عطف
و در فارسی حرف پیش از واو را حرکت ضمه یعنی پیش
داده واو را بیشتر اوقات در لفظ در نمی آرند و از آن
قبیلست قسمی دیگر از واو که در اخر مثل چو و تو و دو نویسند
و مثل آنست قسمی دیگر از واو که در مثل لفظ خواب و
در لفظ خواهست و هر سه واو مذکور است درین مصراع
خواب و خورم زلف دوتایی تو برد بحران مفتعلن مفتعلن
فاعلات حرفی دیگر که در کتابت باشد و بنابر آنکه لفظ
نیاید در تقطیع حساب نشود هاء حرف هاست چون که و چه

و شکفته و گفته هرگاه های مذکور در میان بیت آید در وقت
از تقطیع ساقط خواهد بود و اگر در آخر بیت باشد بحرف ساکن
حساب شود چنانکه درین بیت شکن خط تو که تازه رسته
زگل زنخ تو دسته بسته بحران مفعول مفاعلن فعولن حرفی دیگر
که در کتابت باشد و در لفظ نیز آید و در تقطیع حساب نشود
حرف نونست برین وجه که مذکور میگردد و آن نون ساکن است
که بعد از واو ساکن و الف و یا ساکن واقع شود و حرکت
ماقبل این ساکنها باید از جنس حرف ساکن ما بعد خود باشد
یعنی حرکت ماقبل الف فتحه باشد که بفارسی زبر گویند
و حرکت ماقبل واو ضمه و حرکه ماقبل یا کسره باشد هرگاه
این قسم نون در میانه و اثنای بیت واقع شود و حرکتی عارض
او نگردد در تقطیع ساقط گردد چنانکه چون را در بیان
تقطیع چو نویسند و بدو حرف حساب نمایند و جان را
جا نویسند و همچنین را چنین مرقوم گردانند و هر یک را
بدو حرف دو حرف حساب نمایند و اگر در آخر بود بیک
حرف ساکن حساب شود چنانکه درین مصراع خرابی من
از آن نرگس خماری رسد بحران مفاعلن فعلاتن مفاعلن

[illegible]

فعلان و در بعضی از رسایل این فن مذکور است که الفی
که بر وجه مذکور باشد از الف وصل گویند از آن سبب
که حرفی که پیش از الف است بحرفی که بعد از وست متصل
میگردد بنا بر آنکه الف مذکور در لفظ در نمی آید و اینچنین
الف می باید که در میان مصراع باشد در اول یا آخر و گاه
باشد که الف در لفظ آید و اینچنان الف در تقطیع محسوبست
چنانکه درین مصراع «بیا ای خط سبزت هزاران داغ بر دلها»
نوعی دیگر از جمله حروف که در کتابت باشد و در تقطیع بحساب
نیاید بنا بر آنکه در بعضی رسایل مذکور است حرف یاست
صاحب رساله مذکوره گفته که حرف یا وقتی که بعد از و الف
متحرک واقع شود گاه باشد که بتلفظ در نیاید و از تقطیع بیفتد
چنانکه درین مصراع «رفتی از جسم و بروی از دل هوس»
بحران فاعلاتن مفاعلن فعلان و در رساله بعضی دیگر مذکور است
که بعضی این صورت را از قبیل اسقاط الف وصل میدانند
و میگویند که حرکت الف بیا منتقل میشود و الف ساقط
میگردد و الحق این قایل نقل نموده بمحاورات اقرب می نماید
و صاحب رساله سابقه که تحقیقات حروف اکثر از رساله

مفاعیل

او نقل شده در آخر تحقیقات حروف گفته که نمی باید که حرف
ملفوظ غیر مکتوب و مکتوب غیر ملفوظ را در آنچه مذکور شد
منحصر بدانند زیرا که مقصود بیان بعضی صور آن بوده نه بیان
انحصار و الله اعلم بحقایق الاسرار فایده دوازدهم در بیان
بعضی حروف که در لفظ ساکن باشد و در تقطیع بجای متحرک
در حساب آید و در ضمن این فایده نیز برخی از آن قسم
حروف که در ضمن فایده سابقه برین فایده مذکور بوده مندرج است
در رساله بعضی از فضلای عرفای این فن مذکور است که
هر تای ساکن که پیش از وی یک حرف ساکن باشد چون دوست
و مست و گفت و جفت اینچنین تا چون در میان بیت
افتد بمتحرک محسوب شود و اگر در آخر بود در حساب ساکنی
باشد چنانکه درین مصراع «زان نرگس شد دلم مست یار برست»
بحران مفعول مفاعلن مفاعیلن فعول و از این قبیلست هر حرف
ساکن که بعد از ساکنی دیگر واقع شود چنانکه گفته اند مصراع
«یار دارد باز زین بیمار عار» بحران فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
و هر تای ساکن که پیش از وی دو ساکن دیگر بود چون در میان
افتد اگر بتلفظ در آید یا با قبل خویش هر یک در حساب متحرکی

فعلان و در بعضی از رسایل این فن مذکور است که الفی
که بر وجه مذکور باشد از الف وصل گویند و از آن سبب
که حرفی که پیش از الف است بحرفی که بعد از وست متصل
میگردد بنا بر آنکه الف مذکور در لفظ در نمی آید و اینچنین
الف می باید که در میان مصراع باشد نه در اول یا آخر و گاه
باشد که الف در لفظ آید و اینچنان الف در تقطیع محسوبست
چنانکه درین مصراع بیا ای خط سبزت هزاران داغ بر دلها مفاعیلن
حرفی دیگر از جمله حروف که در کتابت باشد و در تقطیع بحساب
نیاید بنا بر آنچه در بعضی رسایل مذکور است حرف یاست
صاحب رساله مذکوره گفته که حرف یا وقتی که بعد از والف
متحرک واقع شود گاه باشد که بتلفظ در نیاید و از تقطیع بیفتد
چنانکه درین مصراع رفتی از جسم و بردی از دل هوس
بحران فاعلاتن مفاعلن فعلان و در رساله بعضی دیگر مذکور است
که بعضی این صورت را از قبیل اسقاط الف وصل میدانند
و میگویند که حرکت الف بیا منتقل میشود و الف ساقط
میگردد و آنچه این قایل نقل نموده بمجاوزت اقرب می نماید
و صاحب رساله که تحقیقات حروف اکثر از رساله

او نقل شده در آخر تحقیقات حروف گفته که نمی باید که حرف
ملفوظ غیر مکتوب و مکتوب غیر ملفوظ را در آنچه مذکور شد
منحصر بدانند زیرا که مقصود بیان بعضی صور آن بوده نه بیان
انحصار و الله اعلم بحقایق الاسرار فایده دوازدهم در بیان
بعضی حروف که در لفظ ساکن باشد و در تقطیع بجای متحرک
در حساب آید و در ضمن این فایده نیز برخی از آن قسم
حروف که در ضمن فایده سابقه برین فایده مذکور بوده مندرج است
در رساله بعضی از فضلای عرفای این فن مذکور است که
هر تای ساکن که پیش از وی یک حرف ساکن باشد چون دست
و مست و گفت و جفت اینچنین تا چون در میان بیت
افتد بمتحرکی محسوب شود و اگر در آخر بود در حساب ساکنی
باشد چنانکه درین مصراع زان نرگس شد دلم مست یار ترست
بحران مفعول مفاعلن مفاعیلن فعول و از این قبیلست هر حرف
ساکن که بعد از ساکنی دیگر واقع شود چنانکه گفته اند مصراع
بار دارد باز زین بیمار عار بحران فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
و هر تای ساکن که پیش از و دو ساکن دیگر بود چون در میان
افتد اگر بتلفظ در آید با ما قبل خویش هر یک در حساب متحرکی

باشد چنانکه درین مصراع سوخت دل ز اشتیاق کاست
تن در فراق بحران مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات و اگر
تلفظ در نیاید از تقطیع ساقط شود و ما قبل یک متحرک محسوب
گردد چنانکه درین مصراع سوخت دلم ز اشتیاق کاست تنم در
فراق بحران مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات و اگر تلفظ
در نیاید از تقطیع ساقط شود و ما قبل یک متحرک محسوب گردد
چنانکه درین مصراع سوخت دلم ز اشتیاق کاست تنم در فراق
بحران مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات و اگر در آخر بیت افتد
بهر حال از تقطیع ساقط شود زیرا که در اوزان عروض سه ساکن
بهیچ وجه جمع نشود چنانکه درین بیت بنده را با تو دوستدار ازینجا
کرده تو بنده را اداری دوست بحران فاعلاتن مفاعلن فعلات
وازین قبیل است حرف دال در شکل گاه دو بگذارد چنانکه
درین مصراع گاه برد برد شب گاه رو بگذارد بحران فاعلاتن
مفاعلن فعلان و حرف با در شکل گشتاسب و لهراسب چنانکه
درین مصراع چو گشتاسب لهراسب را داد تخت بحران
فعولن فعولن فعولن فعول فصل اول در بیان بعضی بحرها که موافقت
اهل طبیعت مشهور است و درین بحور شعرا اشعر مشهور واقع

شده

[illegible]

[illegible]

شده و مجموع این بعض که درین فصل در تعداد و شمار می آید
خارج دو بحر طبیعت و طفیل در ضمن بعضی بحور در بیان آمده
بحر است و از انجمله است بیست و سه بحر که مجموع اشعار دیوان
خواجه حافظ درین بحر بنظر رسیده چنانکه سابقا اشاره بآن
واقع شده و اشعار دیوان اکثر شعرای مشهور بعضی در انقدار
بحر نرفت که خواجه حافظ علیه الرحمه گفته و بعضی شعرا که در بعضی
دیگر بحرها غیر بیست و سه بحر مذکور شعر در دیوان ایشان یافت
شده بآن بحرها نیز در ضمن این فصل یا فصلی که بعد ازین مذکور
گردد انشاء الله اشاره خواهد شد و بالله التوفیق بحر اول
از جمله بحرها که موافقت آن بطبایع بیشتر است و یکی از
از نوزده بحر اصولست که در مقدمه رساله اشاره بآن
واقع شده این بحر است که از آن هزج مثمن سالم گویند
در هر مصراع مفاعیلن چهار مرتبه تکرار می یابد برین وجه
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن و اشعار خواجه حافظ
و اکثر شعرا درین بحر بسیار است از جمله اشعار خواجه حافظ
در بحر مذکور این شعر است مطلع بتی دارم که گرد گل ز سنبل
سایه بان دارد بهار عارضش خطی بخون ارغوان دارد

هزج گفتن بحر مذکور بجهت آنست که هزج
نام نوعی از سرودها و نغمهاست چنانکه
در قاموس مذکور است و گفته اند
که مناسبتی میان این بحر و آن قسم
سرود یافته اند ازینجهت بنام او
خوانده اند مثمن از انجهت که در
هر بیت هشت مفاعیلن است و
سالم از انجهت که در مفاعیلن که
از جمله هشت رکن اصلیست که
سابقا بآن اشاره شده نقص و زیادت
و نقصان واقع نشده

تقطیع شعر مذکور برین وجهست که بتی دارم مفاعیلن که گرد
گل مفاعیلن ز سنبل سا مفاعیلن یه بان دارد مفاعیلن بهار عا مفاعیلن
رضش خطی مفاعیلن بخون ار مفاعیلن غوان دارد مفاعیلن
اگه در مقدمه مذکور ساخته ایم که در تقطیع مدار حروف و حرکت
و سکونست که در تلفظ اید ازانجهت است که بهار دارد
در تقطیع با مفاعیلن برابر شده والا حروف مکتوبه یه بان
دارد در کتابت بیشتر از مفاعیلن است و هم در بیت مذکور
رضش خطی با یک مفاعیلن برابر شده با وجود انکه در کتابت
حروف ان از مفاعیلن یک حرف کم است و همچنین
انچه در مقدمه مذکور شده که نون که پیش از ان الف
یا یای ساکن باشد یا واو ساکن بوجهی که بیان شده
ان نون در تقطیع بحساب نمی آید و شعر بواسطه زیادتی
آن از وزن نمی افتد ازانجهت است که نون یه بان
دارد و غوان دارد صورتی نمی رساند که هر یک از دو
لفظ مذکور برابر یک مفاعیلن باشد اگر ان نون بحساب
می آید برابر نمی شد بود و امثال این امور را که درین
تقطیع بیان نمودیم و بعضی دیگر را که در مقدمه بیان شده

جز

خوب در خاطر باید داشت که ازین رهگذر تا حقیقت
تقطیع خوب ظهور نیابد چرا که در اکثر شعرها امثال انچه مذکور
شد تقطیع رعایت باید نمود چون انچه مذکور شد وضوح
یافت باید دانست که در بحر هزج مذکور گاه باشد که
در مفاعیلن که آخر مصراع افتد در لفظ شعر یک حرف
ساکن در آخر زیاده آورند چنانکه بر وزن مفاعیلان شود
برین وجه مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان
و از جمله اشعار خواجه حافظ شیرازی که در بحر هزج مذکور
واقع شده اینست نظم بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر
اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم
تقطیع آن بیا تا گل مفاعیلن بر افشا نی مفاعیلن م و می در سا
غر اندازیم مفاعیلان فلک را سق مفاعیلن ف بشکافی
مفاعیلن م طرح نو مفاعیلن در اندازیم مفاعیلان و این زیاده
کردن حرف را در آخر رکنی که مثل مفاعیلن آخر آن
بر ساکن و پیش از آن ساکن یک حرف متحرک باشد نه
زیاده باصطلاح عروضیان تسبیغ گویند چنانکه در رساله
بعضی از دانشمندان این فن مذکور است و رکنی را که

تسبیع دران واقع شده مسبع گویند و ازین جهت بحر هزج
را که بروجه مذکور واقع شود بحر هزج مثمن مسبع خوانند و اگر
مصراعی ازین وزن با مصراعی از وزن که سابق بر او گذشته
جمع شود میان تفاوت قصوری ساید و ناموزون
نکرد و چنانکه در بیت خواجه حافظ او غزلی که مطلع آن مذکور
ساختیم اجتماع مذکور واقع شده بیت اینست نظم
یکی دُرد نوشی لافه یکی طامات می بافد بیا کین داوریها
را به پیش داور اندازیم وزن مصراع اول چهار مفاعیلن است
و وزن مصراع دوم سه مفاعیلن و یک مفاعیلان چون بحر
هزج مسبع مذکور با هزج سالم برین وجه که مذکور شد
ازین جهت در شمردن بحرها از او بحر علیحده نشمردیم بحر علیحده
وقتی باشد که از اجتماع او با وزن سابق قصوری لازم
آید و در بعضی دیگر بحور نیز که حال برین وجه باشد در شمردن
بحور از سبب مذکور از او بحر علیحده نخواهیم شمرد و اگر چه
بواسطه ملاحظه بعضی امور هر یک را نام علیحده مقرر داشته
باشد چنانکه در مذکور سابق نیز برین وجه بود و در رساله
بعضی از دانشمندان این فن مذکور است که و همچنین هر

امی فصل ۲

ها

هر جا که تفاوت نباشد میان دو وزن مگر جایی که در آخر یکی
نون باشد و در آخر دیگری الف باشد و نون از اجتماع دو
وزن بوجه مذکور بیت ناموزون نگردد و الحق گفته حق است
و اتقا الله از ملاحظه بعضی دیگر تقطیعات اینده بهتر روشن
خواهد شد بحر دوم بحر رجز مثمن سالم است و اصل این بحر
هشت مستفعلن است هر مصراع برین وجه مستفعلن مستفعلن
مستفعلن مستفعلن و اشعار خواجه حافظ در بحر
مذکور این شعر است عمریست تا من در طلب هر روز
گامی میزنم دست شفاعت هر زمان در نیکنامی میزنم
تقطیع آن عمریست تا مستفعلن من در طلب مستفعلن هر لحظه گا
مستفعلن ونیکی مستفعلن می میزنم مستفعلن و در تقطیع مذکور حقیقت
حال بعد از ملاحظه بعضی امور که در مقدمه و در بیان تقطیع
بیتی که در بحر هزج مذکور کرده شده محقق خواهد بود و از اشعار
خواجه حافظ بعد از یک غزل که مطلع آن مذکور شد
درین بحر بنظر نرسیده و از دیگر شاعران نیز انقدر شعر
که در بحر هزج گفته اند که اول مذکور کرده شده درین بحر واقع
نشد شاید مناسبت بحر هزج بطبایع سلیمه بیشتر باشد

مستفعلن دست شما مستفعلن غمخوار دوران مستفعلن
کی میزنم ۲

تقطیع شعر مذکور برین وجهست که می دارم مفاعیلن که گردد
کل مفاعیلن رسیل سا مفاعیلن یه پان دارد مفاعیلن بهار عا مفاعیلن
رضش حطی مفاعیلن بخوان از مفاعیلن عنوان دارد مفاعیلن
انچه در مقدمه مذکور ساخته ایم که در تقطیع مدار حروف و حرکت
و سکونست که در تلفظ اید از انجهت است یه پان دارد
در تقطیع با مفاعیلن برابر شده والا حروف مکتوبه یه پان
دارد در کتابت بیشتر از مفاعیلن است و هم در بیت مذکور
رضش حطی با یک مفاعیلن برابر شده باوجود انکه در کتابت
حروف ان از مفاعیلن یک حرف کم است و همچنین
انچه در مقدمه مذکور شده که نون که پیش از ان الف
یا یای ساکن باشد یا واو ساکن بوجهی که بیان شده
ان نون در تقطیع بحساب نمی آید و شعر بواسطه زیادتی
آن از وزن نمی افتد از انجهت است که نون یه پان
دارد و عنوان دارد صوری نشده اند که هر یک از دو
لفظ مذکور برابر یک مفاعیلن شده اگر ان نون تنها بحساب
می آید برابر نمی شد نبود و امثال این امور را که درین
تقطیع بیان نمودیم و بعضی دیگر را که در مقدمه بیان شده

جز

خوب در خاطر باید داشت که از ین رهگذر تا حقیقت
تقطیع خوب ظهور نیاید چرا که در اکثر شعرها امثال انچه مذکور
شد تقطیع رعایت باید نمود چون انچه مذکور شد وضوح
یافت باید دانست که در بحر هزج مذکور گاه باشد که
در مفاعیلن که اخر مصراع افتد در لفظ شعر یک حرف
ساکن در اخر زیاده آورند چنانکه بروزن مفاعیلان شود
برین وجه مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان
و از جمله اشعار خواجه حافظ شیرازی که بحر هزج بوجه مذکور
واقع شده اینست نظم بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر
اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم
تقطیع آن بیا تا گل مفاعیلن بر افشا نی مفاعیلن و می در سا غر
مفاعیلن اندازیم مفاعیلان فلک را سق مفاعیلن ف بشکافی
مفاعیلن م طرح نو مفاعیلن در اندازیم مفاعیلان و این زیاده
کردن حرف را در اخر رکنی که مثل مفاعیلن اخر ان
بر ساکن و پیش از ان ساکن یک حرف متحرک باشد نه
زیاده باصطلاح عروضیان تسبیغ گویند چنانکه در رساله
بعضی از دانندگان این فن مذکور است و رکنی که

تسبیع دران واقع شده منبع گوشد و از نجهت بحر هزج را که بر وجه مذکور واقع شود بحران مثمن مسبّع خوانند و اگر مصراعی ازین وزن با مصراعی از وزن که سابق بر وکشته جمع شود بیت بان تفاوت قصور ساید و ناموزون نکرد و چنانکه در بیت خواجه حافظ او غزلی که مطلع ان مذکور ساختم اجتماع مذکور واقع شده بیت اینست نظم

یکی دُرد نوشی لاغه یکی طامات می بافد بیاکین داوریها را به پیش داور اندازیم

وزن مصراع اول چهار مفاعیلن است و وزن مصراع دوم سه مفاعیلن و یک مفاعیلان خواسته هزج مسبّع مذکور با هزج سالم برین وجهت که مذکور شد از نجهت در شمردن بحرها ازا بحر علیحده نشمردیم بحر علیحده وقتی باشد که از اجتماع او با وزن سابق قصوری لازم آید و در بعضی دیگر بحور نیز که حال برین وجه باشد در شمردنها بحور از سبب مذکور ازا بحر علیحده نخواهیم شمرد و اگرچه بواسطه ملاحظه بعضی امور هر یک را نام علیحده مقرر داشته باشند چنانکه در مذکور سابق نیز برین وجه بود و در رساله بعضی از دانندگان این فن مذکور است که و همچنین هر

امی فصل ح

حا

هر جا که تفاوت نباشد میان دو وزن مگر انکه در اخر یکی نون باشد و در اخر دیگری الف باشد و نون از اجتماع دو وزن بوجه مذکور بیت ناموزون نگردد و الحق گفته حق است و ان شاء الله از ملاحظه بعضی دیگر تقطیعات اینده بهتر روشن خواهد شد بحر دوم بحر رجز مثمن سالم است و اصل این بحر هشت مستفعلن است هر مصراع برین وجه مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن و اشعار خواجه حافظ در بحر مذکور این شعر است عمریست تا من در طلب هر روز گامی میزنم دست شفاعت هر زمان در نیکنامی میزنم تقطیع آن عمریست تا مستفعلن من در طلب مستفعلن هر لحظه گا مستفعلن می میزنم مستفعلن و در تقطیع مذکور حقیقت حال بعد از ملاحظه بعضی امور که در مقدمه و در بیان تقطیع بیتی که در بحر هزج مذکور کرده شده محقق خواهد بود و از اشعار خواجه حافظ بغیر از یک غزل که مطلع ان مذکور شد درین بحر بنظر نرسیده و از دیگر شاعران نیز اندک شعر که در بحر هزج گفته اند که اول مذکور کرده شده درین بحر واقع نشده شاید مناسبت بحر هزج بطبایع سلیمه بیشتر باشد

مستفعلن مستفعلن در نسخه ... مستفعلن

چنانکه طبیعت شعر اول را ملایمتر و اتم می یابد و درین
بحر سه در رکن اخر چنانکه در بحر هزج مذکور شد حرفی زیاد
میکنند که از اجتماع آن مصراعی که این زیاده نداشته
باشد قصور و خلل در وزن هست و بعد از زیادتی حرف
مذکور مستفعلن اخر مستفعلان خواهد شد برین وجه مستفعلن
مستفعلن مستفعلن مستفعلان و شعر خواجه حافظ که در بحر مذکور بر وجه
زیاده مذکور واقع شده باشد نظر نرسیده از بعضی دیگر
شعرا این شعر بر وجه مذکور است که یا رب چه شد کان ترک
من ترک محبان کرده است آسوده کان وصل را از هجران
کرده است تقطیع ان یا رب چه شد مستفعلن کان ترک من
مستفعلن ترک محب مستفعلن بان کرده است مستفعلان آسوده کا
مستفعلن ن وصل را مستفعلن از هجر مستفعلن ران کرده است
مستفعلان و این زیاده کردن الف را در رکن در اصطلاح این
این فن اذالت خوانند بجهت آنکه اذالت در زبان
عرب فرو کذاشتن دامن است و آوردن الف را که
در آخر زیاده کنند تشبیه بفرو گذاشتن دامن کرده اند
و از جهت بحر رجز را که بوجه مذکور واقع شود بحر رجز مثمن مذال

بحر رجز مثمن مذال خوانند بحر سیوم بحر رمل مثمن است در هر
بیت هشت فاعلاتن است هر مصراع برین وجه فاعلاتن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن از اشعار خواجه حافظ درین بحر نظر
نرسیده از غیر خواجه حافظ این مطلع در بحر مذکور که هر کسی
در پای گل دامن کشان با گلعذاری می نشسته در نظر جای
و در دل خاری فاعلاتن پای گل دا فاعلاتن من کشان با فاعلاتن
گلعذاری فاعلاتن می نشسته فاعلاتن در نظر جا فاعلاتن ری و در
دل فاعلاتن خار خاری فاعلاتن پوشیده نماند که رمل سالم
مذکور و بحر هزج و رجز که پیش ازین مذکور گردید هر سه بحر در
عدد حروف و عدد حرکتها و سکونات برابر اند تفاوت
با آنست که حرفهای که ساکن و حرفهای متحرک در هر بحر نوعی
دیگر واقع شده و بعد ازان اندک ملاحظه آنچه مذکور شد
ظهور تمام می یابد و بنا بر آنچه ایشان شد سه بحر را اینجا
مذکور ساختم و در بعضی رسایل این فن مذکور است که
تسبیغ واقع شود بحر رمل که برین وجه باشد انرا رمل
مثمن مسبغ خوانند وزن مصراع این بحر که مسبغ باشد
یعنی در رکن اخر آن الف ساکن زیاده کرده باشند

برین وجه است فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان
این شعر در بحر مذکور است که ع یا کی کرم برآری همچو ابر
نوبهاران از سر اندوه و حسرت ده در فراق گلعذاران
مطلع ان یا کی کرم فاعلاتن بر آری فاعلاتن همچو ابر فاعلاتن
نوبهاران فاعلیان اگرچه در زیاده کردن الف جای
چنان بود که رکن اخر را فاعلاتان گویند غایتش اصحاب
فن عروض بملاحظه انکه یای تانیث در اخر می باشد الف
عوض زاید و تا که در اصل بود هر دو را با یا بدل کرده
بجای فاعلاتان در بیان وزن فاعلیان ذکر نموده اند
مدعا او از اجتماع این وزن با رمل مثمن سالم قصوری در شعر
لازم نیاید و ازین بیرون رفته چنانکه در هزج بیان شد
بحر چهارم رمل مثمن مقصور است فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
فاعلات و از هر بیت دو بار اشعار خواجه حافظ و اکثر شعرا
درین بحر بسیار واقع شده از جمله اشعار خواجه حافظ در بحر
مذکور این است ع صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران
خوش است ع وقت گل خوش باد کز وی وقت میخواران خوش است
تقطیع آن صحن بستان فاعلاتن ذوق بخش فاعلاتن صحبت یا

ران خوش است فاعلات وقت گل خوش فاعلاتن
باد کز وی فاعلاتن وقت میخوا فاعلاتن ران خوش است فاعلات
فاعلات که در اخر این وزن است یعنی فاعلان بجای ان نهند
جهت انکه در لفظ سکرست یعنی گفتن این بحر بر عکس
بحور سابقه است و مقصور گفتن ازان جهت است که هم
نزد اهل عروض انداختن حرف ساکن است که در اخر
باشد و ساکن کردن متحرک که پیش از ساکن بود و در بحر
مذکور همچنین عمل شده چه اکه از فاعلاتن اخر نون را انداخته اند
و تا که پیش از نون بوده ساکن ساخته اند و گاه باشد که از
رکن اخر تا را نیز می اندازند چنانکه فاعلا ماند و بجای ان
در وزن فاعلن گذارند که موافق است بوزن فاعلا
و بحر رمل که برین وجه باشد انرا رمل مثمن محذوف خوانند
و درین وزن نیز اشعار اکثر شعرا بسیار است از جمله اشعار
خواجه حافظ در بحر مذکور اینست ع ای قبای پادشاهی
راست بر بالای تو ع تاج شاهی را فروغ از لولوی لالای تو
تقطیعش ای قبای فاعلاتن پادشاهی فاعلاتن راست بر با
فاعلاتن لای تو فاعلن تاج شاهی فاعلاتن را فروغ از

فاعلاتن لولو لا فاعلاتن لای تو فاعلن و از اجتماع این وزنها
بحر رمل مثمن مقصور که سابق بر او مذکور شد قصوری نباشد
و شعر ناموزون نگردد و بسیار واقع شده چنانکه خواجه
حافظ در بیت غزلی که در مثال مقصور مطلع آن مذکور
گردید فرموده که تا گشوده گل نقاب آهنگ رفتن میکند
ناله کن بلبل که گلبانگ دل افگاران خوشست وزن
مصراع اول رمل محذوفست فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
فاعلن و وزن مصراع دوم رمل مقصورست فاعلاتن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات و اجتماع دو وزن بوجه مذکور
که رکن آخر در یکی فاعلات و در یکی فاعلن باشد در غیر
بحر رمل نیز بسیار واقع میشود چنانکه ظاهر خواهد شد و اجتماع
مذکور در دیگر بحرها نیز سبب خلل و قصور وزن نیست چنانکه
در رساله از دانندگان این فن مذکور نیز مذکور است

بحر پنجم بحر رمل مسدس مقصور و بحر رمل مسدس محذوفست
که تفاوت میان هر دو بعینه آن تفاوتست که مقصوره
و محذوف بحر رمل مثمن غیر سالم دانسته شد و چون از
اجتماع ایشان در یک بیت و یک غزل و امثال آن قصوری

نیست و شعر از وزن نمی افتد در شمردن هر یک را جدا
اعتبار نمودیم چنانکه در سابق نیز بیان وجه رمل مسدس مقصور
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات رمل مسدس محذوف فاعلاتن فاعلاتن
فاعلن در هر بیت دو بار عمل شد مثال رمل مسدس مقصور
و محذوف هر دو در ضمن این خواجه حافظ است که باد لا
رامی مرا خاطر خوشست کردم یکباره بر دارکم از آن مطلع
مصراع اول باد لا را فاعلاتن می مرا خا فاعلاتن طر خوشست فاعلات
کردم یک فاعلاتن باره بر دا فاعلاتن رام را فاعلن مسدس
گفتن بحر مذکور بجهت آنست که ارکان سالم و غیر سالم
در مجموع بیت شش است و مقصوره و محذوف گفتن
سبب همانست که در رمل مثمن این دو قسم معلوم شد

بحر ششم بحر مثمن مخبون است و خبن در اصطلاح اهل
عروض انداختن حرف دوم ساکن است پس چون
الف فاعلاتن که بعد از فاست بیندازند فعلاتن گویند
در اصل این وزن چنین حاصل خواهد بود شاید بین مخبون
گویند و فاعلاتن که درین وزن مخبون نگردد بعینه که مذکور
شد چون عدد آن درین و آن هشت است از آنجهت

مثمن کویند و شعر خواجه حافظ درین بحر منظر رسیده و
اگرچه باعتبار بعضی احوال مثمن مخبون نخبند وجه واقع میشود
ولیکن چون همه اینها در یک شعر مجتمع میتواند شد بنابرین
هم یک بحر اعتبار شده احوال که اشاره شد بیان این
زین وجهست گاهی چنان میباشد که هشت رکن او
تمام مخبونست برین وجه فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن
در هر بیت دو مرتبه مثال آن نکرت راشد اگرچه سه پور
حرت یکسی نیز نخواهم که کند سایه بران لب مطلع آن
نکرت را فعلاتن شد اگرچه فعلاتن سه مو فعلاتن ز حرت
فعلاتن یکسی نه فعلاتن ز نخواهم فعلاتن که کند سا فعلاتن یه بران لب
فعلاتن و گاهی چنان می باشد که رکن اول از مصراع اول بیت
سالم است و چنین که معنی این معلوم شد باو راه نیافته
و گاهی از مصراع اول سالم نیست اما در مصراع دوم رکن
اول سالمست و گاهی از هر دو مصراع رکن اول سالم است
یعنی بروزن فاعلاتن است و سه رکن دیگر از هر مصراع
مخبونست یعنی بروزن فعلاتن شده مثال قسم اول از سه
وجه که اشاره شد این شعر است کر بداند که جهانیم

گشتم از درد جدائی بجد ابا همه بیرحمی خود رحم نمائی مثال قسم
دوم این شعر است که بحکار آیدم اندل که بکار تو نیاید
گل دران دیده نه ان که بخار تو نیاید مثال قسم سیوم این
مطلع شیخ سعدی علیه الرحمه امن ندانستم از اول که تو بی مهر و
وفائی عهد نابستن ازان به که به بندی و نپائی بس ظاهر
شد که از اجتماع سلامت رکن اول در بعضی مصراع بیت
و حشو مجموع در مصراعی دیگر شعر از وزن نرود و بعضی از
دانندگان این فن در رساله خود آورده اند که و همچنین
هر جا که تفاوت نباشد میان دو زن تمام باین که رکن اول
یکی فاعلاتن باشد و رکن اول از دیگری فعلاتن از اجتماع
این بیت ناموزون نشود و تسبیغ که در بعضی بحرهای گذشته
بیان شده در بحر مثمن مخبون نیز میباشد و چون برین وجه
باشد از را رمل مثمن مخبون مسبغ گویند فعلاتن فعلاتن فعلاتن
فعلیان در هر بیت دو بار مثال روزگاریست که اندر دلم
آشوب فلانست روزگارم چو سر زلف بریشانش
از آنست مطلع ان روزگاری فعلاتن سکه در خا فعلاتن
طرم آشو فعلاتن به فلانست فعلیان روزگارم فعلاتن

حوس زل فعلاتن ف ریشا فعلاتن نش از انست فعلیاتن
و در رساله بعضی از دانند کان این فن مذکور هست که رمل
مخبون را که هر بیت ان مشتمل بر هشت رکن است خطا
شد بعضی بر شانزده رکن بنا کرده اند چنانکه در هر مصراع
رکن آن هشت مرتبه تکرار باید بر شود فاعلاتن فعلاتن
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن چنانکه خواجه
عصمت بخاری فرماید رنگ رخسار و در کوش و خط و خد و قد
و عارض و خال و لب ای سروری روی سمن بر شفق و
کوکب و شام و سحر و طوبی و گلزار لعست هست و بلال و طرف
چشمه کوثر تقطیعش رنگ رخسا فاعلاتن رو در کو فعلاتن
س خط و خد فعلاتن دو قدو عا فعلاتن رض و خال و
فعلاتن لب ای سر فعلاتن و ری رو فعلاتن ی سمن بر
فعلاتن شفق و کو فعلاتن کب و شام و فعلاتن سحر و طو
فعلاتن بی و گلزا فعلاتن ر و هستش فعلاتن ت بلال و
فعلاتن طرف و چش فعلاتن مه کوثر فعلاتن بحر هفتم
که باعتبار هشتم هست بحر رمل مثمن مخبون مقصور و بحر
رمل مثمن مخبون محذوف است وزن اول فاعلاتن فعلاتن

[illegible]

فعلاتن

فعلاتن فعلات در هر بیت دو بار وزن دوم فاعلاتن فعلاتن
فعلاتن فعلن دو بار مثال اول از اشعار خواجه حافظ علیه
الرحمة دوش می آمد و رخساره برافروخته بود تا کجا باز
دل عمر ده سوخته بود تقطیع آن دوش می آ فاعلاتن مد و رخسا
فعلاتن ره برافرو فعلاتن خته بود فعلات تا کجا با فاعلاتن
ز دل عم فعلاتن ر ده سو فعلاتن خته بود فعلات مثال
دوم از اشعار خواجه حافظ ای همه شکل تو مطبوع و همه
جای تو خوش دلم از عشوه شیرین شکربار تو خوش تقطیعش
ای همه شک فاعلاتن ل تو مطبو فعلاتن ع و همه جا فعلاتن ی
تو خوش فعلن دلم از عش فعلاتن وه شیری فعلاتن ن شکر با
فعلاتن ر تو خوش فعلن معنی مثمن و مخبون و مقصور
و محذوف در بیان بعضی از بحرهای سابقه معلوم شده تکرار
سبب تطویل است و احوال که باعتبار رکن اول مصراع
دوم در بحر ششم مذکور گردد در این بحر نیز جارلست چنانکه
مطلع خوش خواجه حافظ باعتبار رکن اول مصراعها که یکی
فاعلاتن واقع شده و یکی فعلاتن مثال بعضی از آن احوال

نیز هست و دو مثال مذکور رکن اول وزن در یکی فعلات
بحرکت عین و گاه باشد بود و در دیگری فعلن بحرکت عین
وگاه باشد که رکن اول بحر مذکور فعلن بسکون عین آید و گاهی
فعلان بسکون عین اول را بحر مثمن مخبون مقطوع خوانند دوم
بحر مثمن مخبون مسبغ مثال از اشعار خواجه حافظ مژده ای
دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی
می آید مژده ای دل فاعلاتن که مسیحا فعلاتن نفسی می فعلاتن
آید فعلن بسکون عین که ز انفا فعلاتن س خوشش بو فعلاتن
ی کسی می فعلاتن آید فعلن بسکون عین مثال دوم این
شعر خواجه حافظ که یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود تقطیعش یاد باد آن
فاعلاتن که سر کو فعلاتن ی توام من فعلاتن زل بود فعلان
بسکون عین دیده را رو فاعلاتن شنی از خا فعلاتن
ک درت حا فعلاتن صل بود فعلان بسکون عین و در رساله
بعضی از دانشمندان این فن مذکور است که از اجتماع این
چهار وزن با یکدیگر شعر ناموزون نشود و همچنین هر جا که
تفاوت نباشد میان دو وزن مگر بان که رکن اول یکی

فعلات باشد و رکن اول دیگر فعلن و در رکن اول یکی فعلن
بسکون عین و رکن اول دیگری فعلان بسکون عین از اجتماع
آن اوزان شعر ناموزون نشود و بنا بر این و بنا بر آنکه
سابقا در اختلاف رکن اول نیز مذکور کرده که سبب
مغایرت بحر نمیگردد با وجود آنکه اقسام و وجوه باعتبار
رکن اول و رکن اول در بحر مثمن مخبون مقصور و محذوف
حاصل است مجموع را در شمار یک بحر اعتبار نمودیم
بحر هشتم رمل مسدس مخبون مقصور و رمل مسدس محذوف که
بنا بر جواز جمع شدن هر دو وزن در یک شعر و عدم قصور
از اینکه مذکور شد هر دو را در حساب یک بحر ذکر نمودیم وزن
اول فعلاتن فعلاتن فعلات وزن دوم فعلاتن فعلاتن فعلن
در اول هر دو وزن بجای فعلاتن فاعلاتن نیز جایز است
و از شعر مذکور خللی بوزن راه نمی یابد و در دو مصراع یک
شعر این دو وجه نیز بسبب قصور و خروج اوزان نیست
و چون از اشعار خواجه حافظ در بحر مذکور بنظر نرسیده بنا
برین مثال از مقال دیگران مذکور میکرد مثال اول آن چه
رخسار و چه زلف و چه لبست و آن چه خط خوش و خال

مجتث تفعلن ان چه رخسا فاعلاتن ده زلف و فعلاتن
چه بست فعلات وان چه خط فاعلاتن خوش و خال فعلاتن
مجتث فعلات مثال دوم ای زسر تا بقدم جان کسی جان
کنم مش توجانان کسی تفعلن ای زسر تا فاعلاتن بقدم جا
فعلاتن ن کسی فعلن جان کنم مـ فاعلاتن ش توجانا
فعلاتن ن کسی فعلن سبب مسدس کفتن این بحر آنست
که در هر بیت ارکان وزن را شش مرتبه باید آورد و
سبب مخبون کفتن در بحر ششم معلوم شده و سبب مقصور
و محذوف در بحر چهارم از مذکورات سابقه معلوم کردیده
درین نیز چهار وزن که در بحر سابق برین اشارت نمودیم جارست
دو وجه از چهار معلوم شده دو وجه که وضوح نا قصه است
که عین فعلات در شعر که بوزن اول باشد ساکن اید و مجنبی
عین فعلن در وزن دوم اول را از ین دو بحر رمل مسدس
مخبون مقطوع خوانند دوم مسدس مخبون مسبغ مثال اول
ازین دو وزن ای کروی تو حیات جانست دیده جاب
شده جای انست فاعلاتن فعلاتن فعلان بسکون عین از
فعلان مثال دوم از دو وزن اکر ما مردمی نرکس او میداند

جادوی غمزه او میخواند فاعلاتن فعلاتن فعلان بسکون از فعلن
و از اجتماع این چهار وزن شعر ناموزون نکردد و در اجتماع
مذکور قصوری نیست چنانکه در مثمن مخبون نیز معلوم شده
بحر نهم بحر هزج مسدس غیر سالم است که مقصور و محذوف
هر دو می آید هزج مسدس مقصور مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل
بسکون لام از مفاعیلن مثالش از شعر خواجه حافظ
سحر بلبل حکایت با صبا کرد که عشق روی گل با ما چها کرد
تقطیعش سحر بلبل مفاعیلن حکایت با مفاعیلن صبا کرد مفاعیل
که عشق رو مفاعیلن ی گل با ما مفاعیلن چها کرد مفاعیل
هزج مسدس محذوف مفاعیلن مفاعیلن فعولن مثالش از شعر خواجه
حافظ الا ای آهوی وحشی کجائی مرا باتست بسیار آشنائی
تقطیعش الا ای مفاعیلن هو وحشی مفاعیلن کجائی فعولن مرا باتس
مفاعیلن ت بسیار آ مفاعیلن شنائی فعولن سبب انکه مقصور
و محذوف وزن مذکور هر دو در شمار یک بحر آمده جواز اجتماعست
که بکرار مذکور کردیده و سبب مسدس کفتن و مقصور و محذوف
نامیدن نیز بر طبق آنست که در مسدس بحر رمل مذکور کردیده
بحر دهم هزج مسدس اخرب مقبوض مقصور است مفعول

بحره
بحر نهم و دهم که درین مقام مذکور
کردیده اکرچه هر دو از فروع
بحر هزج اند که در اول شمار بحور
مذکور است و کردو بحر مذکور در این
مقام از انجهت واقع شده که
فاصله میان هزج و رجز و رمل که
سه بحر عمده اصلاند و بیکدیکر التیامت
مناسبت دارند مناسب نبود و
بعد از ذکر آن سه بحر بسهل
توالی فروع رمل بجهت انکه بسیار
آمده اند چنانکه بعضی از فروع رمل
سالم از رمل سالم مطبوع ترست
ان فروع را از رمل سالم دور انداختن
مناسبت نمود پس از انجهت این دو
بحر در مرتبه نهم و دهم مذکور کردید
چنانکه بحر دیکر نیز اکرچه از فروع
هزج است بمناسبت انکه زیاده رواج در دیوان
شعرا دارد بهم شمار مذکور میکردد
در بحر ۱۰ شمار بحور بحر او نیز در جدول
از شمار بحور افتاده که در او
بحور خواهد بود که درین فصل مذکور است
دیکر آمده

مفاعلن مفاعیل در هر بیت دو بار مثالش از شعر خواجه
حافظ شاهی که پناه ملک و دین است در خورد هزار آفرین است
تقطیعش شاهی که مفعول پناه مل مفاعلن که و دین است
مفاعیل در خورد مفعول هزار آ مفاعلن فرین است مفاعیل
و بر این وتیره سابقه در سلک بحر مذکور منسلک است بحر هزج مسدس
اخرب محذوف مقبوض بر این وجه مفعول مفاعلن فعولن
دو بار مثالش از شعر خواجه حافظ آنکس که بدست جام دارد
سلطانی جم مدام دارد تقطیعش آنکس که مفعول بدست جا
مفاعلن م دارد فعولن سلطان مفعول ی جم مدا
مفاعلن م دارد فعولن ایضا در سلک بحر مذکور منتظم است
بحر هزج مسدس اخرم و اشتر مقصور بر این وجه مفعولن فاعلن
مفاعیل در هر بیت دو بار مثالش صد بار هم پیش اگر کشتی زار
بر خیزم کشتی دگر بار تقطیعش صد بارم مفعولن پیش اگر فاعلن
کشتی زار مفاعیل بر خیزم مفعولن ما کشتی فاعلن دگر بار مفاعیل
و ایضا در سلک بحر دهم منظوم است بحر اخرم و اشتر محذوف
محذوف بر این وجه مفعولن فاعلن فعولن مثالش از لعلت
خط سبز سر زده در جانم آتشی دگر زد تقطیعش از لعلت

مفعولن

مفعولن خط سبز فاعلن سر زد فعولن در جانم مفعولن
آتشی فاعلن دگر زد فعولن بحر یازدهم بحر مجتث مثمن مخبون است
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن در هر بیت دو بار
مثالش از شعر خواجه حافظ چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید
ز باغ عارض ساقی هزار لاله برآید تقطیعش چو آفتا مفاعلن
ب می از مش فعلاتن رق پیا مفاعلن له برآید فعلاتن ز باغ عا
مفاعلن و بحر مذکور گاه باشد که بر وجه مسبغ واقع شود
و معنی مسبغ سابقا مذکور شده و چون بر وجه مذکور واقع
شود از ان بحر مجتث مثمن مخبون مسبغ خوانند مفاعلن
فعلاتن مفاعلن فعلیان در هر بیت دو بار مثالش
دلم که سوخت ز عشقت چو داغ جان منست آن غبار کز تو
رسد نور دیدگان منست آن تقطیعش دلم که سو مفاعلن
خت ز عشقت فعلاتن چو داغ جا مفاعلن ن منست آن فعلیان
غبار کز مفاعلن تو رسد نو فعلاتن ر دیدگا مفاعلن ن منست آن
فعلیان و چون از اجتماع دو وزن مذکور شعر ناموزون
نگردد از انجهت در شمار یک بحر آمده و مثمن گفتن بحر مذکور
نه از پس دیگر بحرهای مثمن است که معلوم شده و مخبون

در نسخه فعلاتن مفاعلن فعلیان

گفتش از آن جهت است که گفته اند اصل این بحر مستفعلن
فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن باشد در هر بیت دو بار مستفعلن
بعد از خبن مفاعلن شده زیرا که خبن چنانکه در بحر ششم
گذشته اند اخبن حرف دوم است که ساکن باشد از
رکنی پس در مستفعلن چون خبن واقع شود متفعلن خواهد
و چون این لفظ مستعمل نیست بقاعده اهل عروض بجای
او مفاعلن گذارند و فاعلاتن نیز بعد از خبن فعلاتن
گردیده بحر دوازدهم مجتث مثمن مخبون غیر سالم است و بحر مذکور
بر چهار وجه آمده اول مجتث مخبون مثمن مقصور دوم
مجتث مثمن مخبون محذوف سیوم مجتث مثمن مخبون
مقطوع چهارم مجتث مثمن مخبون مقطوع مسبغ و حصول
این چهار وزن مذکور در ضمن یک بحر بر قیاس آن
چهار وزن است که در ضمن بحر هفتم که رمل مثمن مخبون است
ایشان با آن واقع شده وزن اول از چهار وزن بحر یازدهم
مذکور مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان بکسر عین از فعلان
مثال آن از شعر خواجه حافظ سر ارادت ما و آستان
حضرت دوست که آنچه بر سر ما میرود ارادت اوست

بحر ۱۲
پس اصل خبن در جمیع ارکان
بحر مذکور حاصل شده و در بعضی
ارکان این نیز هست بعد از
خبن لفظی دیگر بجای آنچه باقی مانده
بود گذاشته اند و گفته اند که
مجتث گفتن بحر مذکور نیز از جهت
خبن و تغییر و تبدیل مذکور است
چرا که مجتث در زبان عربی باین
معنی است که از بیخ برکنده شده
و بواسطه احوال مذکور گویا که
اصل بحر مذکور است ارا از بیخ
برکنده اند
منه

تقطیعش

تقطیعش سر ارا مفاعلن دت ما و ا فعلاتن ستان حض
مفاعلن رت دوست فعلان که هر چه بر مفاعلن سر ما مے
فعلاتن رود ارا مفاعلن دت اوست فعلاتن بکسر عین
وزن دوم از چهار وزن بحر یازدهم مفاعلن فعلاتن مفاعلن
فعلن بسکون عین از فعلن مثالش از شعر خواجه حافظ چه لطف
بود که ناگاه رشحه قلمت حقوق خدمت ما عرضه کرد
بکرمت تقطیعش چه لطف بو مفاعلن د که ناگا فعلاتن
ه رشحه مفاعلن قلمت فعلن حقوق خد مفاعلن مت ما ع
فعلاتن ضه کرد بر مفاعلن کرمت فعلن بکسر عین وزن سیوم
از چهار وزن بحر یازدهم مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
بسکون عین فعلن مثال آن از شعر خواجه حافظ آنکه جان
اهل وفا نگه دارد خدایش در همه حال از بلا نگه دارد
تقطیعش آنکه جا مفاعلن ن اهل فعلاتن و فا نگه مفاعلن
دارد فعلن خدایش در مفاعلن همه حال از فعلاتن
بلا نگه مفاعلن دارد فعلن بسکون عین وزن چهارم در
چهار وزن بحر یازدهم مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان
بسکون عین از فعلان پس بقرینه میان وزن چهارم

مذکور و وزن اول مثمن قدر است که عین فعلان درین
وزن ساکن است و در وزن اول متحرک چنانکه تفرقه
میان وزن سیم از بحر مذکور و وزن دوم آن نیز همین
قدر است که عین رکن آخر در سیوم ساکن است و در دوم
متحرک مثال وزن چهارم مذکور از شعر خواجه حافظ اعلام نرگس
مست تو تاجداران شد خراب باده لعل تو هوشیاران شد بحر ۱۳
بحر سیزدهم بحر مضارع مثمن اخرب است و مضارع مثمن اخرب
مسبغ نیز در ضمن بحر مذکور است وزن اول مفعول فاعلاتن
مفعول فاعلاتن در هر بیت دو بار [وزن دوم] مفعول فاعلاتن مفعول
فاعلیان مثال دو وزن بیت خواجه حافظ علیه الرحمه کشتی شکستگانیم
ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را مصراع
اول مثال وزن دوم است و مصراع دوم مثال وزن
اوست تقطیع کشتی ش مفعول شکستگا فاعلات نیم ای باد
مفعول شرطه برخیز فاعلیان باشد که مفعول باز بینی فاعلاتن
م آن یار مفعول آشنا را فاعلاتن بحر چهاردهم مضارع مثمن اخرب بحر ۱۴
مکفوف مقصور و مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف
که بواسطه جواز اجتماع هر دو در یک بیت و یک غزل امثال

ان

ان هر دو بیک بحر محسوب است وزن اول مفعول فاعلات مفاعیل
فاعلان در هر بیت دو بار وزن دوم مفعول فاعلات مفاعیل
فاعلن مثال در هر بیت دو بار مثال هر دو در ضمن این یک
بیت خواجه حافظ است که چندان بود کرشمه و ناز سهی
قدان کامد بجلوه سرو صنوبر خرام ما تقطیع چندان ب
مفعول ود کرشمه فاعلات و نازس مفاعیل ی قدان فاعلا
کامدب مفعول جلوه سرو فاعلات صنوبرخ مفاعیل رام ما
بحر فاعلن بحر یازدهم بحر هزج مثمن اخرب است وزن آن مفعول
مفاعیلن مفعول مفاعیلن در هر بیت دو بار مثال
آن در شعر خواجه حافظ علیه الرحمه ای پادشه خوبان داد
از غم تنهایی دل بی تو بجان آمد وقت است که باز آیی
تقطیع ای باد مفعول شه خوبان مفاعیلن داد از غ مفعول
م تنهایی مفاعیلن دل بی تو مفعول بجان آمد مفاعیلن وقت است
مفعول که باز آیی مفاعیلن و این بحر نیز گاه باشد که مسبغ
دیگر واقع شود بر آن قیاس که در بحر هزج و بعضی بجواز نیز نوشته
شده وزن مسبغ بحر مذکور مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلان
در هر بیت دو بار مثال آن از شعر خواجه حافظ در بزم مغان

آمد یارم قدحی در دست مست از می و میخواران چون
نرگس مستش مست بحر شانزدهم هزج مثمن اخرب مکفوف بحر ۱۶
مقصور و هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف نست و محسوب
شدن هر دو در ضمن یک بحر بنا بر آنست که در مضارع اخرب
مکفوف و سابق نیز مذکور گردید وزن اول مفعول مفاعیل
مفاعیل فعاعیل در هر بیت دو بار مثالش در شعر خواجه حافظ
دیرست که دلدار پیامی نفرستاد ننوشت سلامی و
کلامی نفرستاد تقطیعش دیرست مفعول که دلدار مفاعیل
پیامی نه مفاعیل فرستاد مفاعیل ننوشت مفعول سلامی
مفاعیل کلامی نه مفاعیل فرستاد مفاعیل وزن دوم مفعول
مفاعیل مفاعیل فعولن در هر بیت دو بار مثالش
از شعر خواجه حافظ یا رب سببی ساز که یارم بسلامت
باز آید و برهاندم از چنگ ملامت تقطیعش یا رب س
مفعول ببی ساز مفاعیل که یارم ب مفاعیل سلامت
فعولن باز آی مفعول د و برهان مفاعیل دم از چنگ بحر ۱۷
مفاعیل ملامت فعولن بحر هفدهم رمل مثمن مشکول است
و گاه باشد که رکن اخر مسبغ واقع شود و چون بدین

وجه واقع شود از رمل مثمن مشکول مسبغ خوانند و
چون باجتماع دو وزن مذکور شعر ناموزون نگردد [ازان جهت]
هر دو در ضمن یک بحر محسوب گردیده وزن اول فعلات
فاعلاتن فعلات فاعلاتن در هر بیت دو بار مثالش
از شعر خواجه حافظ بلا زمان سلطان که رساند این
دعا را که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را تقطیعش
بلاز فعلات مان سلطان فاعلاتن که رسان فعلات دین [دعا را]
فاعلاتن که بشکر فعلات پادشاهی فعلاتن ز نظر مـ فعلات
ران گدا را فاعلاتن وزن دوم فعلات فاعلاتن فعلات
فاعلیان در هر بیت دو بار مثالش مصراع اولست
ازین بیت خواجه حافظ از غزل مذکور دل دردمند
عاشق که ز هجر دوست پرخون چه شود اگر زمانی رسد
بوصل یارا بحر هژدهم رجز مثمن مطوی مخبون وزن آن مفتعلن بحر ۱۸
مفاعلن مفتعلن مفاعلن مثالش از شعر خواجه حافظ
طالع اگر مدد کند دامنش آورم بکف گر بکشد زهی
طرب ور بکشد زهی شرف تقطیعش طالع اگر مفتعلن
مدد کند مفاعلن دامنش آ مفتعلن ورم بکف مفاعلن

گر بکشد مفتعلن زهی طرب مفاعلن ور بکشد مفتعلن
زهی شرف مفاعلن و گاه باشد که رکن آخر بحر مسبغ واقع
شود و مسبغ که شده چنانکه درین بیت خواجه حافظ فاتحه
چو آمدی بر سر خسته بخوان لب بگشا که میدهد لعل لبت
بخسته جان بحر نوزدهم منسرح مثمن مطوی موقوفست وزن آن
مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان در هر بیت دو بار مثالش غارت
عشقت رسید رخت دل از ما ببرد فتنه کمین سر کشید
شحنه بجنون ما فتد مفتعلن غارت عش مفتعلن قت رسید
فاعلان رخت دل از مفتعلن ما ببرد فاعلان فتنه کمین
مفتعلن سر کشید فاعلان و گاه بحر منسرح مذکور برین
وجه واقع شود که بجای فاعلان که در آخر مصراعهاست
فاعلن آید و فاعلان میان بر قرار خود باشد و این
وزن را مطوی مکشوف گویند برین وجه
مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلن در هر بیت دو
بار مثالش حافظ خلوت نشین دوش بمیخانه شد
از سر پیمان گذشت با سر پیمانه شد مفتعلن حافظ خل
مفتعلن وت نشین فاعلان دوش بمی مفتعلن

بحر ۱۹

خانه

خانه شد فاعلن از سر پیمان گذشت مفتعلن باسر پیـ
مفتعلن مانه شد فاعلن و گاه باشد که فاعلات و فاعلن
که در جزو وزن مطوی مکشوف است در وزن شعر برعکس
مذکور سابق واقع شود برین وجه مفتعلن فاعلن مفتعلن
فاعلات و از اجتماع این دو قسم مختلف از مطوی موقوف
و مکشوف با یکدیگر شعر ناموزون نگردد چنانکه در ملاحظه
این دو بیت خواجه حافظ که بعد از مطلع مذکور است
وضوح می یابد شاهد عهد شباب آمده بود دوش بخواب
باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد آتش رخسار گل
خرمن بلبل بسوخت چهره خندان شمع آفت پروانه
شد اوزان چهار مصراع مذکور باین تفصیلست مفتعلن
فاعلان مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان
مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلان
مفتعلن فاعلن و بعضی از فضلای عرفای این فن
در رساله خود از اقسام بحر منسرح مطوی مقطوع را مذکور
ساخته و وزن او را باین وجه بیان نموده مفتعلن
فاعلان مفعولن فاعلن » » » در هر بیت

دو بار مثال آن خسرو بستان خرام کامد ایام گل مرغ چمن
زد نوای نوش از جام گل تقطیع خسرو بستان مفتعلن
بان خرام فاعلات کامد ای مستفعلن (مفعولن) ام گل د فاعلن
مرغ چمن مفتعلن زد نوا فاعلن ی نوش از مفعولن جام گل
فاعلن بحر بیستم بحر منسرح مثمن مطوی مجدوع است وزن آن
مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع در هر بیت
دو بار مثالش از غزل خواجه حافظ من نشنیدم که خطی
نو لب نبات خوش چه براقت نولیند تقطیع من نشنی
مفتعلن دم که خطت فاعلات بر لب نوی مفتعلن شد
فاع ایت خو مفتعلن ش براق فاعلات تاب نوی مفتعلن
شد فاع و چون از فاع که در این بحر مذکور واقع است
یک حرف ساکن بیندازند در تقطیع وزن مذکوره را منسرح
مثمن مطوی منحور خوانند وزن آن مفتعلن فاعلات مفتعلن
مع در هر بیت دو بار مثالش از شعر خواجه حافظ روشنی
طلعت تو ماه ندارد پیش تو گل رونق گیاه ندارد
تقطیع روشنی مفتعلن طلعت تو فاعلات ماه ندا مفتعلن
رد مع پیش تو گل مفتعلن رونق گ فاعلات یاه ندا مفتعلن

بحر ۴۰
پوشیده نماند که صاحب رساله مذکور وزن
مذکور را از نوعی ساقط کرده دیگری را از اجتماع
این وزن منسرح که بآن قسم مذکور
کرده معلوم نشود بلکه از سوق
الکلام صاحب رساله مذکوره خلاف
این کلام مستفاد و بنابر آن راقم این
سطور بتقدیر گمان آنست که اجتماع
در باب چند وزن منسرح که گذشته جائز
باشد عاقبت شعر در این حال یک
دانسته باشند بنابرین سطور منقطع
درین مقام نموده شد در
سه

رد مع و از اجتماع مجدوع و منحور مذکورین چون شعر
ناموزون بکرده هر دو در شمار یک بحر آمد بر قیاس بعضی
از بحور گذشته بحر بیست و یکم بحر سریع مطوی موقوف وزن
آن مفتعلن مفتعلن فاعلان در هر بیت دو بار مثالش از شعر خواجه
حافظ تا بفراز از گوشه میخانه دوش گفت بخشنده گنه بیمی
بنوش تقطیع تا بفراز مفتعلن گوشه می مفتعلن خانه دوش
فاعلان گفت نخ مفتعلن شنده گنه مفتعلن می بنوش فاعلان
و چون فاعلان که رکن آخر است بجای آن فاعلن واقع
شود و در رکن اول و میان بحالی خود باشد وزن
مذکور را سریع مطوی مکشوف خوانند وزن آن مفتعلن مفتعلن
فاعلن در هر بیت دو بار مثالش از شعر شیخ سعدی ای رخ
بخای قمر خاک تو تا کمند عقل مه بوی تو تقطیع ای رخ بخا
مفتعلن ای قمر مفتعلن خاک تو فاعلن تا کمند مفتعلن عقل مه
مفتعلن و الی فاعلن و این دو وزن سریع بر قیاس
دو وزن سابق برین دو و بعضی دیگر از سوابق بواسطه
آنکه باهم در یک شعر جمع می توانند شد در شمار یک

بحر ۲۱
در لمعنی ایراد مسائل این
فن بعد از مطوی منحور دو کرا
مطوی مقطوع منحور دیگر
نموده اند مثالش اعتبار
از رساله مذکوره با مسئله
بجا آمده سلمی جل شد
از متقدمین چون حاجت نبود
وزن مفتعلن فاعلات مفعولان فع
و این منقطع تر بر قیاس
منقطع عربست که در اوج
مبحث بحر هشتم گذشته
است

بحری اینده وگاه باشد که بجای مفتعلن مفعولن در بحر
مذکور واقع شود و از اسریع مطوی مقطوع خوانند وزن آن
مفتعلن مفعولن فاعلان لفظ مبارک بسم الله الرحمن الرحیم
موافق این وزنست چنانکه در اول این رساله اشاره
بان واقع شده و مقطوع مذکور نیز بار دو وزن سریع که
پیش از و مذکور کرده بید در یک شعر مجتمع میکردد چنانکه
شیخ نظامی علیه الرحمه در اول مخزن اسرار از رحمه
خود بوئی وحدت کلام داده که بسم الله الرحمن
الرحیم هست کلید در گنج حکیم تقطیعش بسم الله مفعولن
الرحما مفعولن ن الرحیم فاعلان هست کلی مفتعلن و در رکن
مفتعلن ح حکیم فاعلان میر خسرو و بعضی دیگر از بلغای کلام
که جواب مخزن اسرار گفته اند از ابتدا تا آخر ترتیب ابتدای
کتاب بدستور شیخ واقع شده بحر بیست و دوم بحر خفیف
مخبون سالم الصدر و الابتدا است وزن آن در هر مصراع
یکبار فاعلاتن مفاعلن فعلاتن مثالش از شعر خواجه
حافظ سبزها بر دمید و یار نیامد تازه شد باغ و آن
نگار نیامد تقطیعش سبزها بر فاعلاتن دمید و یا مفاعلن



ر نیا فعلاتن تازه شد با فاعلاتن غ و آن نگا مفاعلن ر نیامد
فعلاتن وگاه باشد که در وزن مذکور فاعلاتن که رکن
اول مصراع اول و دوم هر دو بود در هر دو مصراع یا در یک
مصراع بدل آن فعلاتن آورند بدین وجه فعلاتن مفاعلن
فعلاتن باری وزن مذکور سالم الصدر و سالم الابتدا
نخواهد بود مثالش بیت مطلع که در شان سالم این بحر مذکور
کردید بیت گل نو آمد و حریف نیرام تماشای نوبهار
نیامد وگاه باشد که بجای فاعلاتن آخر مصراع در هر دو
مصراع بیت یا در یک مصراع فعلیان آید چنانکه در بحر رمل
و مجتث گذشته و چون بر وجه مذکور واقع شود از اخفف
مخبون مسبغ گویند مثالش ای صبا بوسه زن زمین در جانان
بحر بیست و سیوم بحر خفیف مخبون مقصور است
فاعلاتن مفاعلن فعلان یکمرتبه در هر بیت دو بار مثالش
از شعر خواجه حافظ دل سراپرده محبت اوست
دیده آینه دار طلعت اوست تقطیعش دل سراپر
فاعلاتن ده محب مفاعلن بت اوست فعلان دیده ای
فاعلاتن نه دار طل مفاعلن عت اوست فعلان و بحر

خفیف مخبون باعتبار رکن اول به وجه دیگر غیر مقصور مذکور
اید بر طبق انچه در بحر رمل مخبون گذشته چنانکه مجموع وجوه
آن داخل مخبون مقصور چهار شد وزن دوم از چهار وجه
مذکور خفیف مخبون محذوف فاعلاتن مفاعلن فعلن
بکسر عین در هر بیت دو بار مثال آن مصراع اولست از بیت
مطلع مذکور که فرموده گرمن آلوده دامنم چه عجب همه
عالم گواه عصمت اوست وزن سیم از چهار وجه مذکور خفیف
مخبون مقطوع فاعلاتن مفاعلن فعلن بسکون عین
مثالش مقطع غزل که دو بیت آن گذشته فقر حافظ مبین که
حافظ را سینه گنجینه محبت اوست وزن چهارم خفیف مخبون
مقطوع مسبغ فاعلاتن مفاعلن فعلان بسکون عین مثالش
هر گل نو که شد چمن را زیب اثر رنگ بوی صحبت اوست
و رکن اول در هر یک از چهار وجه مذکور گاه باشد که
مخبون آید چنانکه در بعضی مصراعها در چهار مثال مذکور برین
وجه آمده و مجموع چهار وزن و خفیفا که در رکن اول
وزن وجوه واقع شود در یک شعر مجتمع تواند شد و بانی
سبب همه در شمار یک بحر اند بحر بیست و چهارم بحر متقارب بحر ۲۴

[illegible]

مثمن سالم است فعولن فعولن فعولن فعولن در هر
بیت دو بار مثالش از شعر خواجه حافظ سلامی چو بوی
خوش آشنائی بدان مردم دیده روشنائی تقطیعش سلامی
فعولن چو بوی فعولن خوش آ فعولن شنائی فعولن بدان
فعولن مردم دی فعولن ده رو فعولن شنائی فعولن و گاه
باشد که بجای فعولن چهارم مفاعیل بسکون لام واقع شود
چنانکه در آخر دو حرف ساکن باشد مثالش زهی ابروت
قبله پاک دینان نماز تو خوش حافظ پاکبینان بحر
بحر ۲۵ بیست پنجم متقارب مثمن سالم است که گاهی مقصور
می باشد و گاهی محذوف متقارب مثمن مقصور برین وجه فعولن
فعولن فعولن فعول در هر بیت دو مرتبه مثالش
از شعر خواجه حافظ سر فتنه دارد دگر روزگار من و
مستی و فتنه چشم یار تقطیعش سر فت فعولن نه دارد فعولن
دگر رو فعولن زگار فعول من و مس فعولن تی و فت
فعولن نه چش فعولن م یار فعول متقارب مثمن محذوف
برین وجه فعولن فعولن فعولن فعل مثالش
جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چه هر چه هستی توئی

نطعطن جهانرا فعولن بلندی فعولن و پستی فعولن تونی
فعل ندانم فعولن چه هر فعولن چه هستی فعولن تونی فعل
و هر دو وزن مذکور در یک شعر جمع توانند شد و از جهت
هر دو در شمار یک بحرند و بعضی اراده اند که کاتبان این فن
در رساله خود گفته اند که هر جا که تفاوت نباشد میان
دو وزن الا آن که رکن آخر یکی فعولن باشد و رکن
آخر دیگری فعل از اجتماع آن دو وزن بیت ناموزون
نشود بحر بیست و ششم متقارب اثلم است فعلن فعولن بحر ۲۶
فعلن فعولن و در هر بیت دو بار مثالش آشوب جانی
شوخ جهانی بی اعتمادی نامهربانی نطعطن آشو فعلن
ب جانی فعولن شوخ فعلن جهانی فعولن بی اع فعلن تمادی
فعولن نامه فعلن ربانی فعولن و گاه باشد که در آخر فعولن
که یک ساکن است حرف ساکنی دیگر اضافه نمایند چنانکه
فعولن بروزن مفاعیل گردد و بسکون لام مثالش از شعر
خواجه حافظ چندانکه گفتم غم با طبیبان در مان نکردند
مسکین غریبان نطعطن چندان فعلن که گفتم فعولن غم با
فعلن طبیبان مفاعیل درمان فعلن نکردند مفاعیل

مسکین فعلن غریبان مفاعیل و انشا بروجه مذکور است
از شعر خواجه حافظ مصرع ما امت از لعل دلخواه کام
بکام است الحمد لله و در اینجا نیز از اجتماع وزن اول اثلم
با آنچه بعد از آن مذکور شد شعر ناموزون نگردد چنانکه در این
بیت خواجه حافظ واقعست که گفته یا رب امان ده
تا باز بیند چشم محبان روی حبیبان بحر بیست و هفتم
بحر ۲۷ متقارب مقبوض اثلم است فعول فعولن فعول فعولن
در هر بیت دو بار وزن مذکور بضم لام فعول و سکون
عین فعلن است مثالش کرم بجوانی و دم برای خرزین دل
را بجای جانی نطعطن کرم ب فعول جوانی فعلن و دم ب
فعول رانی فعلن دل ح فعول زین را فعلن بجای فعول
جانی فعلن در بعضی رسائل این فن مذکور است که بعضی از
شعرای شاخ نیای مقبوض اثلم در هر بیت بر شانزده
رکن نهاده اند بر این وجه فعول فعلن فعول فعلن
فعول فعلن فعول فعلن در هر بیت دو بار چنانکه
خواجه عصمت الله بخاری فرماید که زهی دو چشمت بجونا
مردم گشاده تیر و کشیده خنجر ایج جو ماهت صباح دولت

خط سیاهست شب معنبر مفتعلن زهی دو فعول جستت فعلن
بخون فعول مردم فعلن کشاده فعول نیز و فعلن کشیده
فعول خنجر فعلن رخ چو فعول ماهست فعلن صباح فعول
دولت فعلن خطش فعول ماهست فعلن شب م فعول
بحر ۲۸ عنبر فعلن بحر بیست و هشتم بحر وافر مثمن سالم است این بحر کامل ذکرم
که بعد ازین بحر حاصل انشاء الله مذکور میگرده و اگرچه از
جمله بحور است که در بعضی رسایل عروض گفته اند که شعرای
عجم را در ان شعر گفتن پسندیده خاطر ها باشد کمتر واقع شده
لیکن مع ذلک بواسطه آنکه نسبت باکثر بحرها که در فصل دوم
انشاء الله مذکور خواهد شد این دو بحر را نیز پسندیده بعضی
طباع میتوان دانست بنا برین در ضمن این فصل اندراج
آن وقوع مییابد بحر وافر مرکبست از هشت مفاعلتن
برین وجه مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن
در هر بیت دو بار مثالش چه شد صنما که سوی کسی بخشم
رضا ننگری و ز رسم جفا نگذری طریق وفا نسپری
مفاعلتن چه شد صنما مفاعلتن که سوی کسی مفاعلتن بخشم رضا مفاعلتن
مفاعلتن نمی نگری مفاعلتن ز رسم جفا مفاعلتن نگذری مفاعلتن

طریق وفا مفاعلتن نمی سپری مفاعلتن بحر بیست و نهم بحر کامل بحر ۲۹
مثمن سالم است که در عدد حروف و حرکات و سکنات
با بحر وافر برابرست و تفاوت و مغایرت برین وجه
حاصل شده که در چهار رکن هر مصراع سه حرف که در بحر وافر
در اول رکنها واقع شده و دو حرف اول ازان سه متحرک
متحرکست و حرف سیم ساکن این سه حرف بهمان ترتیب
حرکات و سکنات که در بحر وافر در اول رکنها بود در بحر
کامل در اخر رکنها واقع شده و چهار حرف بهمان ترتیب حرکات
و سکنات که در بحر وافر بود و بعد از سه حرف که مذکور گردیده
واقع بوده این چهار حرف بهمان وجه در بحر کامل پیش
از سه حرف مذکور اول آمده بعد از ملاحظه ارکان هر دو
بحر آنچه بیان نمودیم ظهور تمام مییابد بحر کامل مذکور اینست
متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن در هر بیت دو بار
چه خجسته صبحدمی که ازان گل نو رسم خبری رسدا
ز نسیم جعد معنبرش بمشام جان اثری رسد متفاعلن
چه خجسته صب متفاعلن حدمی که ازان متفاعلن گل نو رسم
متفاعلن خبری رسد متفاعلن ز نسیم جع متفاعلن

و معبر نسن مفاعلن بنشاجان مفاعلن ازین رسید متفاعلن
بحر چون وافر مثمن و کامل مثمن ظهور یافت بباید دانست
که بحر کامل و بحر وافر که آن دو را نوزده بحر اصول
شمرده اند و در مقدمه این رساله تعداد و شمار آن بنابر
آنچه در رساله بعضی از فضلای عرفای این فن مذکور است
آن دو برین وجه نیست که ارکان سالم در هر بیت مثمن
بار تکرار باید چنانکه در دو بحر مذکور نمود بلکه در آن دو بحر اصل
تکرار رکن را در هر بیت شش مرتبه مقرر داشته اند و بنا
بر آن اینقدر پسند طباع نیست که دو بحر مذکور است
و از جهت دیگر آن در فصل دوم اوزان حواله شده چنانکه بعضی
دیگر بحرها که بیان دو و نزدیکی و قریب و دور … در آن
فصل مذکور میگردد و بحر مسدس تام بحر رباعی است و بیان آن — بحر ۳۰
در رساله بعضی از فضلای و عرفای این فن برین وجه
مذکور است که وزن دو بیتی از ارباب و ترانه نیز گویند
آن را اوزان اخرم و اخرب بحر هزج بیرون آورده اند
و آن وزنی بسیار خوش و نظر نیست دلکش است
از اوزان شعر همین وزنست که استادان نظم

آن وزن را حدی معین مقرر فرموده اند و از غایت
لطافت این بر دو بیت اختصار نموده اند و آن بیست
و چهار نوع آمده است و همه بر دو قسم منحصر است یکی آنکه
جزو اول او مفعولن باشد که اخرم است و این قسم را
اخرم گویند و این بر دوازده گونه است و دیگر آنکه
جزو اول او مفعول باشد که اخرب است و این قسم را اخرب
گویند و این نیز بر دوازده گونه است و در بعضی دیگر
رسایل گفته شده که این بحر را عجم پیدا کرده اند و در
رسایل مذکوره این نیز گفته که بعضی گفته اند که اوزان
که قسم اخرم است انرا با اوزان که از قسم اخرب است
در یک بیت جمع کردن نیکو نیست اما از کلام بلغای
عجم اجتناب از ین ظاهر نگردیده آنچه ظاهر است این است
که بیست و چهار وجه وزن که در رسایل جهت بحر
رباعی مقرر داشته اند همه بر وجهی نیست که مقبول
طبع باشد چنانکه در مقام تفصیل اوزان انشاء الله ظهور
یابد از اوزانهای پسندیده بحر مذکور این وزنست — جمله
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع ؍؍ که گاهی بجای

فاع فع نغز واقع آید مثالش از رباعیات خواجه حافظ علیه الرحمه
مردی ز کننده در خیبر پرس ، اسرار کرم ز خواجه قنبر پرس
گر تشنه فیض رحمتی چون حافظ ، سرچشمه آن ز ساقی کوثر پرس
تقطیعش مردی ز مفعول کننده مفاعلن در خیبر مفاعیلن پرس فاع
اسرار مفعول کرم ز خو مفاعلن جه قنبر مفاعیلن پرس فاع گر تشنه
مفعول فیض رح مفاعلن متی چون حا مفاعیلن فظ فع سرچشم
مفعول ه ان ز سا مفاعلن قی کوثر مفاعیلن پرس فاع
و چون در بیان احوال مذکور بعضی از کاملین علما و عارفین
بلغا تفصیلات مذکور ساخته اند و کتابهای خود ثبت نمایند
از جمله آنچه بنظر رسیده بعضی تفصیلات مذکور میگردد
بالله التوفیق بعضی از علما کاملین و از بعضی عارفین
بلغا برین وجه نموده اند مجموع وزنهای بحر رباعی که
بیست و چهار است در شش طبقه بتوان آورد که در هر
طبقه چهار وزن باشد طبقه نخستین از شش طبقه مذکوره خاصیت
او آنست که رکن اول در چهار وزن این طبقه مفعول
آمده است بغیر نون و رکن دوم مفاعلن آمده است بغیر یا
نون وجه مفعول مفاعلن مفاعیل فعول مفعول مفاعلن

مفاعلن فاع مفعول مفاعلن مفاعیلن فع طبقه دوم خاصیت
این طبقه آنست که رکن اول در چهار وزن آن مفعولن
آمده است با نون و رکن دوم فاعلن مفعولن فاعلن مفاعیل
فعول مفعولن فاعلن مفاعیل و فعل مفعولن فاعلن مفاعیلن فاع
مفعولن فاعلن مفاعیل فع طبقه سیم خاصیت این
طبقه آنست که رکن اول در چهار وزن آن مفعول است
بغیر نون و رکن دوم مفاعیل بغیر نون مفعول مفاعیل مفاعیل
فعول مفعول مفاعیل فعل مفعول مفاعیل مفاعیل فاع
مفعول مفاعیل مفاعیل فع طبقه چهارم خاصیت این طبقه آنست
که رکن اول در چهار وزن او مفعولن آمده است با نون و
رکن دوم مفعول بغیر نون مفعولن مفعول مفاعیل فعول
مفعولن مفعول مفاعیل فعل مفعولن مفعول مفاعیلن فاع
مفعولن مفعول مفاعیلن فع طبقه پنجم خاصیت این طبقه آنست
که رکن اول در چهار وزن او مفعول آمده است بغیر نون
و رکن دوم مفاعیل بروجه سالم مفعول مفاعیلن مفعول
فعول مفعولن مفاعیلن مفعول فعل مفعولن مفاعیلن مفعولن
فاع مفعولن مفاعیلن مفعولن فع طبقه ششم خاصیت این

طبقه آنست که رکن اول در چهار وزن او مفعول آمده است
تا نون و رکن دوم هم مفعولن مفعولن مفعولن مفعول فعول
مفعولن مفعولن مفعول فعل مفعولن مفعولن مفعولن فاع
مفعولن مفعولن مفعولن فع تمام شد ابجه کامل مذکور نقل
نموده و پوشیده نیست که اگر بجهت هر طبقه یک در مثال
رباعی ایراد می نمود تفصیل مذکور تمام بود چون نیاورده
و محرر این رساله در مثال مدار بر نظم غزل نهاده از جهت
نظم نمودن متوجه اتمام مذکور نگردیده لیکن چون در رساله
بعضی از فضلای عرفای چند رباعی بنظر رسیده که مشتمل بر
جمیع اوزان طبقات مذکورست هست اگرچه ترتیبی
دیگر است ذکر آن می نمائیم و مجموع اوزان شش رباعی
که در رساله مذکورست و آن مجموع بیست و چهار وزن
شش طبقه مزبوره است بر هر مصراع علامتی برقم هندسه
گذشته اشاره خواهیم نمود که از کدام طبقه است چنانکه
در ضمن مجموع علامات شش رباعی مذکور بجهت اوزان
مجموع طبقات مثال ظاهر کرده و در رساله مذکوره بدین
وجه مذکورست که چون مجموع بیست و چهار وزن بجهه

مذکور بر دو قسم منحصر است که یکی اخرم باشد و یکی اخرب
و در هر یک دوازده وزن است از برای هر قسمی سه رباعی
آورده میشود مشتمل بر جمیع اوزان آن قسم رباعیات
قسم آخر ۶ بر روبت کردیدم بهار و نزار ۴ ازغم شد بدرود
و دلم گشت نگاری که نیارم ۲ نعلت ۱ از دیده گهر بار شده
لطف امش تو بار اوزان رباعی مذکور که هر مصراع از آن
در وزنی از جمله دوازده وزن قسم اخرم است که
اشاره شده ۶ مفعولن مفعولن مفعول فعول ۴ مفعولن
مفعول مفاعیل فعول مفعولن مفعولن مفعول فعل ۲ مفعولن
فاعلن مفاعیل فعول رباعی دیگر // /
/ / / در بیان بعضی دیگر از مثالها قسم اخرم مذکور
در گلشن اشک افشان میکشتم دوش و ز گل آمد بوی
تو رفتم از هوش چون گفتم با گل ز خجالت سخنی مرغان
کردند سوی یکدیگر گوش اوزان رباعی مذکور مفعولن
مفعولن مفعولن فاع ۷ مفعولن مفعول مفاعیل
فعل مفعولن فاعلن مفاعلن فاع رباعی دیگر
در باقی وزنهای قسم اخرم کاهی دارد زلفت

مفعولن مفعول مفاعیل فاع

ورهم ما را گاهی بخند لعل تو مرهم ما را من و النشم خورست
خط کرد رخت گاه سوزد رخ تو از غم ما را اوزان رباعی
سیم بیمار توام جانا حالم شکر چون بهر تو جان دهم بجاکم
بکذرد خواهی شوی آگاه ز حال دل زارش بین چهره
من عرق بجواب حکم اوزان رباعی مذکور مفعول مفاعیل
مفعول فعل مفعول مفاعلن مفاعیل فعل
مفعول مفاعیل مفاعیل فعول مفعول مفاعیل مفاعیل تمام شد
بیان بیست و چهار وزن بحور رباعی با مثالها و مجموع
بیست و چهار وزن از ده لفظ مرکبست چنانکه در رساله
بعضی آورده اند کان عن تر مذکورست باین تفصیل
مفعولن مفعولن مفاعیلن مفاعیلن فاعلن مفاعیل
بضم لام فعول بسکون لام فعل بفتح عین و سکون لام
فاع بسکون عین فع الف بسکون عین چون بحرها که ذکر آن
در ضمن فصل اول مقصود بود همین مقدارست که مذکور
گردید شروع میرود در فصلی که سابقا وعده کرده بیان بعضی بحور
با آن حواله بوده وبالله التوفیق و الاستعانة فصل دوم
در بیان بحرها که اشعار فارسی در آن طبایع سلیم را بسیار

فصل دوم در بیان [illegible]
[illegible]

مقبول نیفتد و مناسبت اگر از آن بفارسی زبانان کمتر
باشد بر خلاف بحور فصل اول مجمل از احوال این فصل
چنانست که درین فصل انشاءالله از جمله نوزده بحر اصول
که در مقدمه اشاره بآن واقع شده و چهار از آن جمله در
فصل اول مذکور گردیده همه که پانزده باشد در بیان می
آید و چهار اصول که در فصل اول مذکورست اینست
هزج رجز رمل متقارب پانزده باقی از اصول می ماند درین
فصل انشاءالله مذکور گردد باین تفصیل طویل مدید بسیط
وافر کامل منسرح مضارع مقتضب مجتث سریع جدید
قریب خفیف مشاکل شد ارکان همه اصول که در فصل
اول مذکور نگردیده همین قدرست و خارج این اصول
بحر می آید که درین بحر مذکور گردد و بعضی از فروع چهار
بحر اصلست که آن اصول در ضمن فصل اول مذکور گردیده
و بعضی از فروع پانزده اصلست که بیان آن درین
فصل مقرر شده چون احوال بحور این فصل بر سه وجه است
که مذکور گردید مجموع کلام که در بیان بحور مذکوره این
فصل باشد بر سه صنف منقسمست صنف اول در بیان پانزده

بحر طویل باصطلاح و قاعده
اهل عروض عبارتست از بحر
مذکور است اگرچه بحر طویل در
بیان اکثر قوم
مشهور است بنوعی دیگر دارد
[illegible]

صنف اول [illegible]

بحر اصول مذکوره و بازده مذکوره بیان تفعیلات بحر طویل فعولن
مفاعیلن فعولن مفاعیلن در هر بیت دو بار مثالش چکونم نگارا
که من چاره کردی قرارم ز دل بردی ز جسمم جدا کردی
چون بعد از مطالعه فصل اول احوال تقطیع بوجهی ظهور رسیده
باید که درین فصل مثالها را احتیاج بیان نباشد درین فصل
بیان تقطیع مثالها بمطالعه و ملاحظه ناظرین مرجوع میکردد
بحر مدید فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن در ٢
هر بیت دو بار مثالش بسوی یار اگهی باد غمخواری بکن
عاشق بیچاره را چاره کاری بکن بحر بسیط ٣
مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن در هر بیت دو بار مثالش
چون خار و خس روز و شب افتاده ام در رهت باشد که
بر حال من افتد نظر ناکهت بحر وافر حصول آن از تکرار
مفاعلتن مقرر شده در هر مصراع سه بار بدین وجه
مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مثالش خوش آن
سحر که آه شنم کند اثری ز راه وفا بسوی منت فتد کذری
بحر کامل حصول آن تکرار متفاعلن است در هر مصراع سه بار ٤
متفاعلن متفاعلن متفاعلن مثالش چه کند کسی که جدا

شمن شمن معط دار
درزبان فرس است
را گویند

شود

شود همین از صنم نگار که روز لسان نشسته بود بغم
چون از بحر وافر و کامل همین از ابقد دلسند خاطر دانسته
اند بنا برین دیگر همین مذکور در فصل اول مثمن از بحر رباعی
واقع شده چنانکه سابقا نیز اشاره بان معنی وقوع یافته
بحر منسرح مرکب از مستفعلن و مفعولات نیز تا برین وجه ٦
مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات در هر بیت
دو بار چون بعض از فروع این بحر مشتر لسند طاعت
در ضمن فصل اول مذکور کردیده و بعضی از فروع که نه بر منوال
آنست در ضمن همین فصل انشاالله مذکور خواهد شد
بحر مضارع مرکب است از مفاعیلن و فاعلاتن برین وجه ٧
مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن و فروع مضارع
نیز چون از قبیل منسرح بعضی بیشتر لسندیده طبایع در
ضمن فصل اول مذکور شده و بعضی درین فصل نیز انشاالله
می آید بحر مقتضب در اصل ارکان مثال این بحر و بحر منسرح ٨
تفاوت نیست تغایرین وجه است که مفعولات درین
درین بحر پیش از مستفعلن آید بخلاف منسرح برین
وجه مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن

هر بیت دو بار و بعضی از فروع این بحر نیز بر قیاس فروع
منسرح چون بیشتر پسند طباع فارسی زبانان نیفتاده بود در آن
فصل مذکور کرده نشده بحر مجتث مرکبست از مستفعلن و فاعلاتن
برین وجه مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن در هر بیت
دو بار از فروع این بحر نیز بعضی در فصل اول مذکور کرده
و بعضی انشاءالله درین مذکور کرده و بحر سریع مرکبست از دو
مستفعلن و یک مفعولات برین وجه مستفعلن مستفعلن
مفعولات در هر بیت دو بار بحر جدید بطریق مجتث
مرکبست از فاعلاتن و مستفعلن اما بوجهی دیگر فاعلاتن
فاعلاتن مستفعلن در هر بیت دو بار بحر قریب بطریق مضارع
مرکبست از مفاعیلن و فاعلاتن اما بوجهی دیگر مفاعیلن
مفاعیلن فاعلاتن در هر بیت دو بار بحر خفیف بطریق مجتث
وحده مرکبست از مستفعلن و فاعلاتن اما بوجهی دیگر
فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن در هر بیت دو بار و از فروع
این بحر نیز منوال بعضی از فروع بعضی دیگر در اصول گذشته
چون بیشتر پسندیده طباع نیست در فصل سابق مذکور
کرده نشده بحر مشاکل بطریق بحر مضارع و قریب مرکبست

از

از مفاعیلن اما بوجهی دیگر فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن
در هر بیت بحر متدارک از تکرار فاعلن بچهار مرتبه حصول
آن مقررست فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن در هر بیت
دو بار مثالش حسن و لطف تراینده شد مهرویا خط
و خال ترا اشک چین چاکی زره صنف دوم از سه صنف
فصل دوم در بیان بعضی از فروع چهار بحر اصلست که
در فصل اول گذشته و در اول این فصل اشاره بآن
واقع شده بحر هزج مثمن مقبوض از تکرار مفاعلن
مفاعلن بچهار مرتبه حصول آن مقررست مفاعلن مفاعلن
مفاعلن مفاعلن در هر بیت دو بار مثالش دلم برون شد
از غمت غمت ز دل برون نشد زبون شدم که بود
کور دست غم زبون نشده و گاه باشد که رکن اول بحر
مذکور بوجه تسبیغ آید که در فصل اول معنی آن معلوم شده
و در خاتمه نیز انشاءالله اشاره خواهد شد و آنرا هزج
مثمن مقبوض مسبغ خوانند مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
در هر بیت دو بار مثالش بوی نداردای صنم بروشنی
جبین جبین بشره و بو ازین سبب که نبود حور عین را

ع۱
بسبب نشدادن که کشش بحر مکود
در بعضی رسایل دیدن وجه مذکور
که بسیار دیدن در باقی نیست
و نیز در دیده بعضی بحر و نیز
آنست که در خاتمه رساله معلوم میگردد
و نیز آنکه در زمانه عجیبه مجرد داشته
و بولیش نیست و نیز نامیدن
آن نام مذکور دو جهه دیگر نیز
مذکور است و در بعضی رسایل این
نیز بنظر آمده که اهل عروض
این بحر را غریب نام کرده
وجه نسبت
بسبب نامیدن این وزن نام مذکور
آنست که مفاعلن را در
مفاعیلن اخذ نموده اند لحرف
یاء که حرف ساکن بحر است از
مفاعیلن و حذف حرف ساکن را
در اصطلاح اهل این فن قبض نامند
چنانکه در خاتمه نیز مذکور میشود
و هو المراد

هزج مثمن اشتر ترکیب آن از فاعلن و مفاعیلن است ۳
فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن در هر بیت دو بار
مثالش سرو من دمی بنشین خانه را گلستان کن یکدو
جام می درکش در کوش گردان کن سبب اشتر گفتن
بحر مذکور از خاتمه اش معلوم می باید هزج مثمن مکفوف
مقصور ترکیب آن از چهار مفاعیلن است همه بغیر نون سه
مفاعیل اول بحرکت لام است و یکی مفاعیل آخر بغیر حرکت
لام و از آنجهت در بعضی رسایل گفته که اینجا عروض و ضرب
مقصور است و باقی ارکان مکفوف و معنی قصر و کف در
خاتمه مذکور خواهد شد مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل
در هر بیت دو بار مثالش تا لعل گهر ریز مرا چشم گهر بار ترا
خنده بود خوی مرا گریه بود کار هزج مثمن مکفوف محذوف ۴
عروض و ضرب حاق وزنست که بجای مفاعیل آخر فعولن
در و واقعست و از آنجهت در بعضی رسایل گفته که اینجا
عروض و ضرب محذوفست مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن
فعولن در هر بیت دو بار مثالش مرا نیست جوان بخت
که با یار نشینم درون ریش جگر چاک دل افگار نشینم

در بعضی رسایل گفته که اشتر زبان عرب نقصان و عیب است و چون درین بحر از اصل آن دو حرف از اول و میان افتاده از این رکن در نقص و عیب حاصل شده و اشتر در هر مصراع دو رکن او سالم و دو است مشتر و تقطیع

هزج مثمن محذوف مقصور بدین وجه مفاعیلن فعولن
مفاعیل مفاعیل در هر بیت دو بار مثالش من آن مدهوش عشقم
که از خویشم خبر نیست مرا ما شد دل از کف دگر پروای
۷ کس نیست هزج مثمن مکفوف محذوف بدینوجه مفاعیل
مفعولن مفاعیل فعولن در هر بیت دو بار مثالش
بنوح تمامی نغمه سرو روانه بلب راحت روحی بچشم آفت
۸ جانه هزج مثمن اخرب بدینوجه مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیلن
۹ در هر بیت دو بار مثالش درد اگر علاج دل بیمار نفرمود
یکبار ز بن جان گرفتار تو خشنود هزج مقبوض مکفوف محذوف
در هر بیت دو بار مثالش چراغم تو ای دوست زجان و
مان برآورد مرا آفت ای ماه زجان فغان برآورد
۱۰ هزج مسدس سالم بحر مذکور را اخرب و نیز خوانند بسبب این
نام خاتمه اش معلوم شود مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
در هر بیت دو بار مثالش کجائی ای غزال مشکبوی من چو آهو گر
نمی آئی بسوی من هزج مربع و آنرا مسطور نیز خوانند مفاعیلن
مفاعیلن در هر بیت دو بار مثالش بقد سرو گل اندامی خوشا
وقتی که بجامی هزج مسدس مکفوف مقصور بدینوجه

مفاعیلن مفاعیل مفاعیل ،، در هر بیت دو بار مثالش
تنم کاست از آن ماه دلفروز ، دلم سوخت از آن شمع
شب افروز ، هزج مسدس مکفوف محذوف بر این وجه
مفاعیل مفاعیل فعولن در هر بیت دو بار مثالش
دل از او جفاکار نگاری چرا ، از دلم کاری ندارید
تفاوت میان این وزن و وزن سابق همین قدر است
که در وزن نخستین عروض و ضرب مقصور بود و درین
١٤ و در بحر محذوفست ، اخرب سالم عروض و ضرب بر نوع مفعول
مفاعیل مفاعیلن در هر بیت دو بار مثالش از لعل تو یک بوسه
١٥ طلب کردم ، از چشم تو صد تیر بلا خوردم ، اخرب مکفوف محذوف
بر نوع مفعول مفاعیل مفاعیل در هر بیت دو بار مثالش
مهری که مرا هست ترا نیست ، جوری که ترا هست مرا نیست
١٦ اخرب مکفوف محذوف بر این وجه مفعول مفاعیل فعولن
در هر بیت دو بار مثالش یا بار گرفتی نظر از من ، کس نیست
جگر خوار تر از من بیت حضرت شیخ سعدی در این وزنست
١٧ که فرموده ، از دست و زبان که برآید ، کز عهده شکرش
بدر آید ، اخرب مقبوض سالم عروض و ضرب بر نوع

مفعول

مفعول مفاعلن مفاعیلن ،، در هر بیت دو بار مثالش
ای از مژه تو رخنه در جانها ، وی درد تو کیمیای درمانها
١٨ اخرب اشتر سالم عروض و ضرب بر این وجه مفعولن فاعلن
مفاعیلن در هر بیت دو بار مثالش هر سنگدم از رخت به بدار
١٩ خوشنودم از لبت بگفتاری مربع مکفوف مقصور بر نوع
مفاعیل مفاعیل دو بار مثالش ما ای بت بدخوی یاران
٢٠ می گلبوی مکفوف محذوف بر این وجه مفاعیل مفعولن
٢١ دو بار مثالش ز کف تیغ جفا نه ، از لب کام مرا ده اخرب بر نوع
مفعول مفاعیلن در هر بیت دو بار مثالش آن غنچه خندان کو ،
آن شوخ سخن دان کو تا اینجا آنچه در صفت دوم از فصل
دوم مذکور گردید از فروع بحر هزج بود و تتمه صنف مذکور
چنانکه سابقا اشاره شده در فروع خاتمه مذکور است اصولیست که
٢٢ در فصل اول مذکور گردیده باین تفصیل رجز مثمن مطوی
مفتعلن م حصول آن در تکرار مفتعلن است چهار مرتبه بر این وجه مفتعلن
مفتعلن مفتعلن ،، در هر بیت دو بار مثالش
میشکفد گل بچهار رسم سحری و چه شود گر نفسی پهلو مانده
خوری و گاه باشد که در بحر مذکور رکن اخیر از مصراع ،

سبب مطوی گفتنش بحر مذکور آنست که طی از ... [illegible] ... چنانکه ... [illegible] ... و چون اصل این بحر ... [illegible]

ندال واقع شود ومعنی ندال درضمن بحر دوم از فصل اول
مذکور گردیده وبحر مذکور که بروجه ندال باسر اتزا رجز مثمن ٢٣
مطوی مذال خوانند برین وجه مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلان
// دو بار مثالش دل شد کمان تا دل خود با همه نکو نکند
دیده جان آینه ان رخ نکو نکند رجز مثمن مخبون مطوی برین وجه ٢٤
مفاعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن // در هر بیت دو بار
مثالش فغان کنان هر سحری بکوی تو میکند زده چو نیست
ره بسوی توام ببام و دری نکرم رجز اخر مخبون و باقی مطوی ٢٥
بغیر دو مفتعلن و یک مفاعلن و بعد ازین سه رکن یک مرتبه
دیگر مفتعلن برین وجه مفتعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن
در هر بیت دو بار مثالش در دم اجازه مکن که حرف براد تو
خوشم ؛ گر کشی و نکشی رود تو سر نکشم مطوی مخبون مقطوع ٢٦
عروض و ضرب برین وجه مفتعلن مفاعلن مفتعلن
مفعولن سر و لحوا نعت که او اینست مدین رعنائی ؛ ماه نکو
که نه مثنت مدین زیبائی رجز مسدس سالم تکرار مستفعلن ٢٧
سه بار مستفعلن مستفعلن مستفعلن // دو بار مثالش
ای مه کرم بار دفعه از غش نظر ؛ روری نحسم مرحمت بسوی نکر

رجز مسدس سالم را بعضی رسائل
بعنوان مسدس مجرد ذکر داشت
د نظم آرد

رجز مسدس مطوی عروض و ضرب برین وجه مستفعلن
مستفعلن مفعولن دو بار مثالش رحمی بکن ای یار زین
بیچاره بر عاشق دلخسته بیچاره رجز مسدس مطوی بتکرار ٢٩
مفتعلن سه بار مفتعلن مفتعلن مفتعلن // دو بار مثالش
هست مرا چو تو نگار او کردی می نکنی هیچ بحالم نظری
رجز مثمن مخبون بتکرار مفاعلن سه بار برین وجه
مفاعلن مفاعلن مفاعلن دو بار مثالش کنون که کرده از
نهار خویش هوا فزون شود بهر دل اندرون هوا شود بهر دل
اندرون هوا و در رساله بعضی ادوا نشد کان این فن درین
مقام ذکر شده که میشاید که شش مفاعلن را که در فروع
رجز مذکور گردیده هزج مسدس مقبوض دارند بجای آنکه
می شاید که هشت مفاعلن را رجز مثمن مخبون اعتبار
نمایند و ضابطه آنست که یک وزن را از دو بحر توان
داشت از بحری که آن وزن آسان تر گرفته شود از آن
بحر داشتن اولی است و شک نیست که مفاعلن را از
مفاعیلن گرفتن آسانتر است از آنکه از مستفعلن گیرند
و از ینجهت مثمن این وزن در هزج آورده شد و مسدس

۳۰ دوم جو مسدس مطوی مقطوع عروض و ضرب برنوجه
مفتعلن مفتعلن مفعولن در هر بیت دو بار مثالش این
۳۱ دل حزین باد بدرد از آنکه ما نکند یاد و گر یاد کند مسدس مطوی
مخبون برین وجه مفتعلن مفاعلن مفاعلن دو بار مثالش گر بر
۳۲ دل حزین از هوای تو کوه کنی که دل دهم بجای تو مربع مشطور
برین وجه مستفعلن مستفعلن عاشق شدم بر دلبری سنگین دلی
۳۳ سیمین بری مربع مطوی برین وجه مفتعلن مفتعلن
ای لب تو هم جنس می غم تو ماتم من این چند وزن که
بعد از فروع هزج در بیان آمد از فروع رجز بود تتمه فروع
۳۴ بعضی اصول مذکور در فصل اول است رمل مسدس سالم
بتکرار فاعلاتن سه بار فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن شوخ چشمی
۳۵ تیز خشمی تند خویی از همه خوبان فزونی در نکویی مربع
بتکرار فاعلاتن دو بار چشم آن دارم که گاهی افکنی
۳۶ سوم نگاهی مربع مخبون دل حزین هیچ نیرزد بتو گر عشق نورزد
متقارب مثمن محذوف از نسخ حشو و از عروض و ضرب نیز
۳۷ برین وجه فعولن فعل فعولن فعل دو بار مثالش
نگاری مرا جفا میکند بت چین مرا خطا میکند متقارب
۳۸ مثمن اثرم مقصور برین وجه فعل فعولن فعل فعولن دو بار

بتکرار فاعلاتن دو بار

مثالش

مثال این دو بیت ای شب زلفت غالیه سای
ای مه دو هفت غالیه بوس نرگس مستت باده پرست
۳۹ لعل چو نوشت باده فروش متقارب مسدس سالم برین وجه فعولن
فعولن فعولن دو بار مثالش ز دوره جدای جانم که از
۴۰ زندگانی بجانم متقارب مسدس مقصور برین وجه فعولن
فعولن فعول دو بار مثالش چو زلفت فشاند شمال دل
۴۱ من بیفتد ز حال متقارب مسدس محذوف همان وزن است
که بجای فعول فعل در وی باشد چنانکه آخر سه حرفی شود مثالش
چو زلفت فشاند صبا دل کس نماند بجا صنف سیم از فصل
در بیان بعضی از فروع آن اصول که در ضمن صنف اول از
فصل بیان آن واقع شده اگرچه بعضی از فروع اصول مذکور
بجهت زیادتی مناسبت آن بطباع سلیمه در ضمن فصل
اول در بیان آمده بواسطه تفاوت احوال این فروع و
آن فروع همه در این مقام مذکور میگردد منسرح مخبون مطوی
۱ مکشوف برین وجه مفاعلن فاعلن مفاعلن فاعلن و گاه
باشد که بجای فاعلن در وزن مذکور فاعلان آید مثال
وزن مذکور بوجهین ۱ آن ۲ مرا سحر چون کند ز طرف

صنف سیم از فصل دوم در وزن فصل دوم

بوستان فتنه زشوق آن گلعذار از دیده باران فتند
٢ منسرح مسدس مطوی بدین وجه مفتعلن فاعلات
مفتعلن دو بار مثالش شاه جهان باد تا زمانه بود گر کشش
خلق فساد مانه بود ایضه در بحر مذکور است باد صبا کو بیاز
٣ سوی چمن بوی تو باید دوانه بوی سمن منسرح مسدس مطوی
مقطوع بدین وجه مفتعلن فاعلات مفعولن دو بار مثالش
ای ز توام داغهای نهانی داغ تو راحت فزاست نادانی
٤ منسرح مربع مطوی موقوف بدین وجه مفتعلن
فاعلات دو بار مثالش فصل گلست ای نگار باده گلگون بیار
٥ منسرح مربع مطوی مجنون موقوف بدین وجه مفتعلن
فعولان دو بار مثالش دلبر من کجا رفت از بر من چرا رفت
مضارع مثمن اخرب مکفوف بدین وجه مفعول فاعلات
مفاعیل فاعلات دو بار مثالش دل رنج تو صورت جان را
٦ نمی شناسد جان چه لب تو گوهر کان را نمی شناسد مضارع
مثمن مکفوف مقصور بدین وجه مفاعل فاعلات مفاعیل فاعلان
دو بار مثالش خوشا موسم بهار که بر طرف جویبار نهد یار
گلعذار بکف جام خوشگوار و در بحر مذکور چون بجای فاعلان

چون فاعلات و مفاعلن
را الف کند فاعلا و مفاعیل در
بعض آخر هر دو را اگر کند
جائیکه ساقط [illegible] شده
و در خاتمه در ضمن ضبط زحافات
نیز انشاء الله مذکور گردد و
[illegible] حروف هفتم ساکن است
و الخاصه [illegible]

٨ در آخر فاعلن واقع شود وزن مذکور را که بدین وجه
باشد مضارع مثمن مکفوف محذوف خوانند مثالش مصراع
اول از بیت غزل مذکور است که قایل آن گفته خوش عمر
٩ بکف آنند که صلای طرب دهد دل بیدلان رهاند از اندوه
روزگار مضارع مسدس اخرب مکفوف بدین وجه مفعول
فاعلات مفاعیل در هر بیت دو بار مثالش ای نازنین که
١٠ ماه منی امشب رحمی بکن چو شاه منی امشب مضارع اخرب
مکفوف محذوف بدین وجه مفعول فاعلات فعولن دو بار
مثالش ای خون من گرفته بگردن تا چند ازین مجادله گردن
١١ مضارع مسدس مکفوف مقصور بدین وجه مفاعل فاعلات
مفاعیل بسکون لام از رکن آخر مثالش ناسزا ای نگار ربی
روی شکر نقط لاله چهر سمن بوی مضارع مسدس مکفوف
١٢ محذوف بدین وجه مفاعیل فاعلات فعولن دو بار مثالش
خوشا جلوه جمال تو دیدن خوشا میوه وصال تو چیدن
١٣ مجتث مثمن مطوی بدین وجه فاعلات مفتعلن فاعلات
مفتعلن در هر بیت دو بار مثالش بگذر ای نسیم صبا
صبحدم بطرف چمن نکهتی بیاور از آن گلعذار غنچه دهن

[illegible]
عروض و ضرب سالم است
و در این وزن محذوف را اگر
[illegible]

سبب منقطع گشتن بحر مذکور
آنکه مفعولن از قطع
کردن مستفعلن حاصل شده
[illegible]

١٣ مقتضب مثمن مطوی مقطوع برین وجه فاعلات مفعولن
فاعلات مفعولن در هر بیت دو بار مثالش وقت را غنیمت
دان آنقدر که بتوانی حاصل ز حیات ای جان یکدمست تا دانی
١٤ مقتضب مربع مطوی برین وجه فاعلات مفتعلن دو بار مثالش
نیست چون تو سرو چمن گلعذار و غنچه دهن مقتضب مربع
١٦ مطوی مقطوع برین وجه فاعلات مفعولن دو بار مثالش
ای نگار سیمین بر در بر خود بنگر مقتضب مربع مطوی
١٧ سالم عروض و ضرب برین وجه فاعلات مفتعلن دو بار مثالش
گر شراب گلگون بود با لب توام خون بود بحر مجتث
١٨ مخبون مشعث برین وجه مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلان دو بار
مثالش مصراع اول از این بیت بر آمد خورشید نیکوان
شکر بقد چو سرو بلند و برخ خور دلپذیر مجتث مخبون مشعث
١٩ مجحوف برین وجه مفاعلن مفعولن مفاعلن فع در هر بیت دو بار
مثالش اگر گشائی تاری ز سنبل تر همیشه آید باد صبا معطر
٢٠ مجتث مسدس در بعضی رسایل اشاره بآن نموده اما مثال
آن مذکور نساخته برین وجه مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن در
٢١ مجتث مربع مخبون سالم دو بار مثالش مرا که روی تو باید ما

دهر

دهر و هر چه گشاید و چرخ مذکور گاهی از وجه مقصور نیز
آید چنانکه در رساله بعضی از فضلای عرفای این فن مذکور است
٢٣ بحر سریع مطوی اصلم برین وجه مفتعلن مفتعلن
فعلن دو بار مثالش گر بگشتی و گر بکشتی ما را نیست غمی گر بکشتی
٢٤ یارا سریع مطوی مکشوف برین وجه مفتعلن مفتعلن فاعلن
دو بار مثالش نگار من در نگر از جرم بی شمار من در گذر سریع بکار
٢٥ مخبون مطوی مکشوف برین وجه مستفعلن مستفعلن فعلن دو بار
مثالش از عشق تو من در جهان علم خون شد از این درد نهان
چکرم در رساله بعضی عرفای این فن مذکور است که بحر مذکور
از جمله بحرهای مستحدث است و این را غریب نیز گویند
٢٦ بحر جدید مخبون برین وجه فعلاتن فعلاتن مفاعلن دو بار
مثالش چو قدت گرچه صنوبر کشد سری ز نمو چون قد سرو
٢٧ صنوبر بحر قریب مکفوف برین وجه مفاعیل مفاعیل فاعلاتن
دو بار مثالش خداوند جهانبخش شاه عادل شهنشاه
جوانبخت دارد کامل اصل این بحر چنانکه در بعضی رسایل
مذکور است مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن است دو بار
اما چون مفاعیلن را کف کنند مفاعیل شود بهم ام

و اینجا عروض و ضرب سالم است و باقی ارکان مکفوف
و اگر عروض و ضرب مقصور باشد وزن او چنین بود که
۳۱ مفاعیل مفاعیل فاعلات چرا که چون فاعلاتن را قصر
کنند فاعلات شود چنانکه مکرر گذشته و اگر عروض و ضرب
محذوف باشد وزن او چنین بود که مفاعیل مفاعیل ۳۲
فاعلن چرا که چون فاعلاتن را حذف کنند فاعلن شود
چنانکه مکرر گذشته و نیز در رساله مذکور آورده که این بحر را
از آن جهت قریب گویند که در بن نزدیک پیدا شده است
و بعضی دیگر بحرها و میگویند که مولانا یوسف عروضی نیشاپوری
که اول کسی که در علم عروض تصنیف فارسی کرده است
بعد از آنکه خلیل بن احمد وضع بحور کرده بود بدو لیست
سال و بعضی گفته اند که ارکان این بحر با ارکان بحر هزج و
مضارع قریب دارد و از آن جهت این بحر را قریب گفته اند
قریب اخرب مکفوف برین وجه مفعول مفاعیل فاعلاتن
دو بار مثالش تا ملک جهان را قرار باشد فرمانده ان شهر
یار باشد قریب اخرب مکفوف مقصور برینوجه مفعول مفاعیل
فاعلات دو بار مثالش گو آصف جم پاسبان ار تخت سلیمان

المثمن

رسستین بحر خفیف مشعث برین وجه فاعلاتن مفاعلن مفعولن
دو بار مثالش وقت گل شد هوای گلشن دارم ذوق
جام شراب روشن دارم خفیف مخبون مسبغ برینوجه ۳۳
فاعلاتن مفاعلن فعلان دو بار مثالش غمزه چون قرطه چون
هر چنبر زلف زره و بچه ای از جمیع در رساله بعضی از فضلای
عرفای این فن مذکور است که رودکی رحمه این بحر غریب
گفته مطلعش اینست گر کند بخت یاریی دلم از ان صنم
بتوانم رود و زن دل غمزه اره رنگ غم فاعلاتن مفاعلن
۳۴ فعلاتن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن مفاعلن بحر شعر رودکی
را متمم بحر سابق گفتن چنانکه از صاحب رساله مذکور نقل
۳۵ شد گویا برو وجه مسامحه باشد بحر شاکل مکفوف مقصور
برین وجه فاعلات مفاعیل مفاعیل دو بار مثالش ای نگار
سیه چشم بسبوی سرو قد نکوی روی در بعضی رسایل
مذکور است که این بحر نیز از بحور مستحدثات و اشعار
پهلوی برین وزن بیشتر از فارسی است و در بعضی دیگر
رسایل گفته اصل این بحر فاعلاتن مفاعیل مفاعیل است
دو بار اما چون فاعلاتن و مفاعیلن را کف کنند فاعلات

خوش گو

ومفاعیل کرد و بعم اخر هر دو چنانکه معلوم شد در خاتمه نیز
انشاء الله و چون مفاعیل را اخرب کنند مفاعیل شود و بسکون
لام و اشاره باین نیز کرده شد و این بحر را ازان جهت مشاکل
گویند که مشاکل در زبان عرب بمعنی مشابه است و این بحر
مشابه موافق بحر قریب است در ارکان چرا که الفاظ هر دو
یکیست و اختلاف باینست که انجا فاعلاتن مقدم است
بر هر دو مفاعیل و در بحر قریب موخر از هر دو است و در
رساله بعضی از فضلاء عرفاء این فن بجهت مذکور نیز بعضی نوع
٣٦ مذکور ساخته بر نوع مربع مکفوف روزگار روانست ٭
٣٧ باد سر دو زانست فاعلاتن مفاعیل دو بار مربع مخبون سرو لاله
چینی ٭ ماه خانه نشینی فاعلاتن فعولن دو بار [illegible] و در رساله
مذکوره گفته که بر مثمن این بحر شعر گفته اند ٭ چو در چمن گر یار ظریف
سمن روی ٭ گاه سنبل زجبین و گاه شاخ سمن بوی فاعلاتن مفاعیل
٣٨ فاعلاتن مفاعیل در هر بیت دو بار بحر متدارک
مثمن مخبون بدین وجه فعلن فعلن فعلن فعلن بکسر
عین در همه مثالش چو درخت نبود گل باغ ارم ٭ چو مدت نبود
مدتی و چون متدارک مثمن مقطوع بدین وجه فعلن فعلن ٭

فعلن فعلن ٭ بسکون عین در همه مثالش هردم جرس دارم ٣٩
زاری ٭ گر غم ما که زارم و زاری تحقیق حال بحر مذکور در
بعضی رسایل بدین وجه مذکور است که چون فاعلن را قطع
کنند یعنی از وتد مجموع او که علن است حرف ساکن را که نون است
بیندازند و حرف پیش از وی را که لام است ساکن سازند
فاعل شود و فعلن بسکون عین که لفظ نامانوسیست بجای آن
نهند و اینجا همه ارکان مقطوع عند و ایضا در رساله مذکور گفته
که این بحر را صوت الناقوس نیز گویند و از جابر انصاری
رضوان الله علیه روایت میکنند که گفت در راه شام با
حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب
علیهم الصلوة والسلام بودم و بر دیری میگذشتیم ترسایی
ناقوس می نواخت چون آنحضرت آواز ناقوس شنیدند
فرمودند که ناقوس چنین میگوید که فلان و چند بیت در
بیان فنای دنیا خواندند و اول آن ابیات اینست حقاً
حقاً حقاً حقاً ٭ صدقاً صدقاً صدقاً صدقاً چون از نقل
مذکور چنان ظاهر میشود که آواز ناقوس نسبت و تناسبی [مناسبتی]
بمتدارک مقطوع داشته باشد ازان جهت بحر مذکور را

۴۱ اصوات الناس نامیده اند والله اعلم متدارک مثمن مخبون
مقطوع برین وجه فاعلن فعلن فاعلن فعلن در هر بیت دو بار
مثالش سنبل سیه بر سمن مزن، لشکر حبش بر ختن مزن بحر
۴۲ متدارک مسدس سالم الاجزا بتکرار فاعلن سه مرتبه برین وجه
فاعلن فاعلن فاعلن در هر بیت دو بار مثالش جان من سوختی
۴۳ از غمت، لطف کن یکنفس جمعت متدارک مسدس مخبون
برین وجه فعلن فعلن فعلن بکسر عین در هر سه مثالش کدام همه بر دست
۴۴ مکنم ولی از برلبت متدارک مسدس مقطوع برین وجه فعلن فعلن
فعلن بسکون عین در هر سه مثالش هر دم آیم سوی بت، تا باشد بینم او را
تمام شد فصل دوم از فن دوم بعونه سبحانه و بکمال وعده صدر رساله چون
وقت شروع در خاتمه است شروع در ان می نمایم و بالله التوفیق
خاتمه چنانکه سابقا اشاره واقع شده در بیان بعضی اصطلاحات
و مقررات اهل این فن است که وجه تسمیه اکثر بحرها و بعضی
دیگر فواید در ضمن مندرج و از ان مستفاد است و چون
اصطلاحات و مقررات مذکوره در رساله بعضی از فضلای
عرفای این فن بر وجهی مذکور است که ضبط و تنقیح آن
بیشتر و بهتر است از انچه در بعضی دیگر از رسایل بنظر رسیده

خاتمه در بیان بعضی اصطلاحات و مقررات اهل عروض

فواید خاتمه انشاء الله اکثر از رسالهای مذکوره در بیان می‌آید برین وجه
فایده اول صاحب رساله مذکوره گفته که بدانکه ارباب
صناعت عروض بنای اصول اوزان شعر را بر سه رکن
نهاده اند سبب و وتد و فاصله و نیز گفته اند که سبب بر دو
نوعست سبب خفیف و آن لفظی است مشتمل بر یک متحرک
و یک ساکن چون گل و کل و سبب ثقیل و آن لفظی است
مشتمل بر دو متحرک چون کله کله و جز آنها که در امثال این
کلمات منقول‌اند از برای بیان حرکت ما قبل می‌باشد و ا
بتلفظ در نمی آید و وتد نیز بر دو قسمست وتد مجموع و آن
لفظی است مشتمل بر دو متحرک و یک ساکن بعد از دو متحرک
مذکور مثل چمن و سمن و وتد مفروق و آن لفظی است
مشتمل بر دو متحرک و یک ساکن در میان ایشان چون
لاله و ژاله و فاصله نیز بر دو نوعست فاصله صغری و آن
کلمه ایست مشتمل بر سه متحرک و یک ساکن چون صنما
و بنما و فاصله کبری و آن کلمه ایست مشتمل بر چهار متحرک
و یک ساکن چنانکه در لفظ فکنمش و بکنمش و مجموع این
ارکان درین کلمات مندرجست، با به گل رخت

لاله بچمن شکرم فایدهٔ دوم اینکه در رساله مذکوره گفته
که تالیف کلام موزون از هیچ یک ازین ارکان سه‌گانه
بی آنکه با دیگری ترکیب کنند مستحسن و پسندیدهٔ طبایع نی
افتد نه از اسباب تنها جاکه درین بیت است هر دم شب
دارم زاری کز غم تا که زارم داری و نه از اوتاد تنها جاکه
درین بیت سوم از کرکنی زهی عجب زهی عجب
بروی ار نظر کنم زهی طرب و نه از فواصل
تنها جاکه درین بیت لب بر انگشت لب و خوش بسر ابسر و دو خشت
بنواز چرا پس در تالیف کلام موزون ناچار باشد از
اجتماع این ارکان با یکدیگر و اصولی که از اجتماع این
ارکان با یکدیگر حاصل می آید و بنای جمله اشعار عرب و عجم
بر آنست و عروضیان آنرا افاعیل و تفاعیل گویند و بحکم
استقرا منحصر است در هشت اصل که در ضمن فواید مقدمهٔ
این رساله اشاره بآن بوجه اجمال واقع شده و تفصیل
برین وجهست که از جمله هشت فعولن است بتقدیم
وتد مجموع بر سبب خفیف دیگر فاعلن است بتقدیم سبب
خفیف بر وتد مجموع دیگر مفاعیلن است بتقدیم وتد مجموع

[illegible]

بر دو سبب خفیف دیگر مستفعلن بتقدیم دو سبب
خفیف بر وتد مجموع دیگر فاعلاتن باوردن وتد مجموع در میان
دو سبب خفیف دیگر مفاعلتن بتقدیم وتد مجموع بر فاصلهٔ صغری
دیگر متفاعلن بتقدیم فاصلهٔ صغری بر وتد مجموع دیگر مفعولات
بتقدیم دو سبب خفیف بر وتد مفروق فایدهٔ سیم فایده اینست
که بعضی از آن در مقدمهٔ رساله مذکور گردیده بجهت
ارتباط همان همه عاودهٔ آن نیز می نمایم و میگویم الفا
صاحب رسالهٔ مذکوره گفته که اگرچه از هشت اصل مذکور
در اوزان اشعار فارسی بسیار واقع میشود و لیکن
پنج هشت مفاعیلن فاعلاتن مستفعلن مفعولات
فعولن و هر یک ازین پنج اصل را فروعی هست که بسبب
تغیری که عروضیان آنرا زحاف خوانند حاصل میشود
پس لازم است که زحافات و فروع هر یک از پنج اصل
مذکور در میان آید تا حقیقت حال ظهور یابد و بیان
آن در ضمن پنج لالجه است لالجهٔ اول از فایدهٔ سیوم در
بیان زحافات و فروع مفاعیلن که هر یک را یازده
گفته اند آثار زحافات آن بیان تفصیلست قبض

اسقاط یای مفاعیلن است یا مفاعلن بماند کف اسقاط
نون مفاعیلن است تا مفاعیلُ بماند خرم بجاء نقطه دار
و راء بی نقطه اسقاط میم مفاعیلن است تا فاعیلن بماند
مفعولن بجای ان نهند و امثال این تبدیل را جب
گذشته خرب اینجا بجای نقطه دار و زاء بی نقطه است و ان
اسقاط میم و نون هر دو است از مفاعیلن تا فاعیل بماند
مفعول بجای آن نهند شتر اسقاط میم و یای مفاعیلن است
تا فاعلن بماند حذف اسقاط سبب خفیف اخر و لست
جانکه لن مفاعیلن سفد بعد از ان مفاعی خواهد ماند فعولن
بجای آن نهند قصر اسقاط ساکن سبب خفیف اخر و ست
و ساکن ساختن متحرک آن پس مفاعیلن مفاعیل شود و سکون
لام مسم اجتماع حذف و قصر است از مفاعیلن مفاع ماند
فعول بجای آن نهند خب اسقاط دو سبب خفیف است
از آخر مفاعیلن مفا ماند فعل بجای آن نهند زلل
اجتماع ثم و خرم است در مفاعیلن تا فاع بماند بتر اجتماع
خب و خرم است از مفاعیلن فا ماند فع بجای آن نهند
اما فروع آن مفاعلن مقبوض مفاعیل مکفوف مفعولن

اخرم مفعول اخرب فاعلن اشتر فعولن محذوف مفاعیل
مقصور فعول اثلم فعل مجبوب فاع ازل مع ابتر لا جرم دوم
از فایده مذکوره در بیان زحافات و فروع فاعلاتن در
اما زحافات آن وه است با این تفصیل خبن بجای نقطه دار و یای
منقوط بیک نقطه اسقاط ساکن سبب اول خفیف است چون
الف فاعلاتن بیفتد ازند فعلاتن بماند کف اسقاط حرف
هفتم از فاعلاتن که نون است پس فاعلات بماند شکل
اجتماع خبن و کف است در فاعلاتن فعلات بماند حذف
در فاعلاتن فاعلا باشد فاعلن بجای آن نهند قطع در
فاعلاتن اسقاط سبب آخر است و اسقاط ساکن وتد
و اسکان ما قبل او پس فاعل بماند فعلن بجای آن نهند
تشعیث اسقاط یکی از دو متحرک وتد فاعلاتن فاعاتن
یا فالاتن بماند مفعولن بجای آن نهند جحف آنست که
فاعلاتن را خبن کنند تا فعلاتن شود انگاه فاصله ازند
تن بماند فع بجای آن نهند تسبیغ زیاده کردن ساکنی
بود بر سبب خفیف آخر جزو پس فاعلاتن فاعلاتان
شود فاعلیان بدو یا بجای آن نهند ربع اجتماع قطع

نه در فاعلاتن فاعلاتان بود بسبب تسبیغ از
فاعلیان بجای آن نهند

مجنون

وخبن ست در فاعلاتن فعلاتن بماند و اما فروع آن
یازده است بابن تفصیل فعلاتن مخبون فاعلات بضم تا
مکفوف فعلات ایضا بضم تا مشکول فاعلن محذوف فاعلان
مجنون مقصور فاعلان مقصور فعلن مشعث فعلان مقطوع مسبغ
فاع مجحوف مسبغ فع مجحوف ع لاجه سیم از فایده سیم
در بیان زحافات مستفعلن و فروع آن زحافات او نه فروع
چهارده است اما زحافات او خبن در مستفعلن مفعلن باشد
مفاعلن بجای آن نهند طی اسقاط حرف چهارم است از مستفعلن
مستعلن بماند مفتعلن بجای آن نهند قطع اسقاط نون مستفعلن
است و ایکان لام او مستفعل شود مفعولن بجای آن نهند
مخلع در مستفعلن اجتماع خبن و قطع بود معفلن بماند
فعولن بجای آن نهند خذو اسقاط وتد مستفعلن بود مستف
بماند فعلن بجای آن نهند رفع اسقاط سبب خفیف بود و پس
از مستفعلن تفعلن بماند فاعلن بجای آن نهند خبل اسقاط
سین و فا باشد از مستفعلن یعنی اجتماع خبن و طی متعلن بماند
فعلتن بجای آن نهند اذاله زیاده کردن ساکن باشد بر وتد
مجموع آخر جزو پس مستفعلن مستفعلان شود

زیاده کردن سبب خفیف است بر وتد مجموع آخر جزو پس
مستفعلن مستفعلاتن شود مستفعلاتن بجای آن نهند و اما
فروع او مفاعلن مخبون مفتعلن مطوی مفعولن مقطوع فعولن
مخلع فاعلن مرفوع فعلن احذ فعلتن مخبون مفاعلان
مخبون مذال مفتعلان مطوی مذال مستفعلان مذال فعلاتن
مخبون اذال مفاعلاتن مخبون مرفل مفتعلاتن مطوی مرفل
لاجه چهارم از فایده سیوم در بیان زحافات مفعولات
و فروع آن اول نه دوم چهارده است اما زحافات او بابن
تفصیل خبن در مفعولات فعولات بود مفاعیل بجای آن
نهند خبل در مفعولات اجتماع خبن و طی باشد فعلات
بماند فعلات بجای آن نهند وقف اسکان تای مفعولات
بود مفعولان بجای آن نهند کسف اسقاط تای مفعولات
باشد مفعولا بماند مفعولن بجای آن نهند صلم اسقاط
وتد مفعولات باشد مفعو بماند فعلن بجای آن نهند جدع
اسقاط هر دو سبب و اسکان تای مفعولات بود لات
بماند فاع بجای آن نهند نحر اسقاط هر دو سبب و تا
مفعولات باشد لا بماند فع بجای آن نهند رفع در مفعولات

ط در مفعولات مفعولات باشد بجای فاعیل
مفاعیل نهند

عولات بود مفعول بجای آن نهند اما فروع او مفاعیل مخبون
فاعلات مطوی فعلات مخبول مفعولان موقوف مفعولن را
مکسوف فعولن مخبون مکسوف مفعولان مخبون موقوف
فعلن اصلم فاعلان مطوی موقوف فاعلن مطوی مکسوف فعلن
مخبون مطوی مکسوف مفعول مرفوع فاع مجدوع فع منحور ع
لاجرم تمت از فایده سیم خاتمه در بیان زحافات فعولن و
فروع آنست و هر یک از زحافات و فروع رکن مذکورش
است اما زحافات او قبض در فعولن فعول باشد بضم لام حذف
در فعولن فعول باشد بسکون لام مقصور فعل بسکون لام
محذوف فعلن اثلم فعل اثرم فع ابتر فایده چهارم در فواید خاتمه
خاتمه که ختم رسالة الشافیه بذکرست در بیان دایره
چند است که بواسطه دانستن مناسبات ابحور بیکدیگر
و بجهت نوعی از ضبط ارباب این صناعت وضع آنها را
نموده اند و معنی دایره در عروض نیز آنچه علامه امام فخر رازی
در کتاب ستین گفته کردیدن بعضی از بحور است بسوی بعضی
و درین گشتن مناسبات بحرها بیکدیگر توان شناخت چنانکه
انشاء الله ظهور میابد و گشتن مذکور بدین وجه است که

که وزنی که از ترکیب سبب و وتد و فاصله مقرر داری چنانکه
در مفاعیلن است مثلا بعد از ترتیب که از ترکیب مذکور
حاصل شده از آنکه رکنی یعنی بر طرف سازی پس در رکن
اول کوئی عیلن مفا و این بروزن مستفعلن است پس کوئی
لن مفاعی و این بوزن فاعلاتن باشد چون عمل مذکور را
در ضمن مصراعی اعتبار و ملاحظه نمایند پس بنگرند که از ان
مصراع چند وزن خیزد آن وزنها که مناسبت مذکور بیکدیگر
دارند همه را در یک دایره نهند چنانکه وضوح میابد و امام
فخر در ستین اگرچه دوازده دایره شمرده بدین وجه مختلفه
مؤتلفه مجتلبه مشتبهه متفقه و صور آنها را نیز در کتاب مذکور
ایراد نموده اما در رساله بعضی از فضلای عرفای این فن
که اکثر فواید خاتمه از آنجا نقل شده چون اقتصار در دوائر
بر چهار نموده درین رساله نیز بران منوال عمل میرود و از
دوائر اربعه دو دایره در بیان فک پنج بحر از جمله نوزده
بحر اصول است که سابقا دانسته شده و آن پنج بحر هزج و رجز
و رمل و متقارب و متدارک است که در دایره اول
و دو در دایره آخر انشاء الله در بیان خواهد آمد و دو

دائره مذکور در بیان حکمت بحر است از فروع نه بحر اصول
که آن نه اصل عبارت از پنج اصل مذکور و غیر طویل و مدید و بسیط
و وافر و کامل باشند و نه بحر فروع مذکوره و پنج اصول که اول
مذکور گردید انشاء الله همه در ضمن چهار دایره وضوح می‌یابد
و اسامی مجموع چهار دایره در ضمن این بیت است که
در رساله مذکوره نقل نموده بیت دایره شعر عجم مؤتلفه
مختلفه ثالث آن منتزعه رابع آن متفقه اما مؤتلفه دایره
ایست که هزج و رجز و رمل این هر سه از نوزده بحر اصول
در ضمن آن مندرج است برین صورت

واما مختلفه دایره است که منسرح
مطوی و مضارع مکفوف و
مقتضب مطوی و مجتث مخبون
مجموع چهار بحر مذکور را
صورت که همه مثمن الاجزا اند در
دائره وضع نموده‌اند
برین

واما منتزعه که دایره سیم است دایره ایست که سریع مطوی
و جدید مخبون و قریب مکفوف و خفیف مخبون و مشاکل
مکفوف که مسدس الاجزا اند مجموع پنج بحر مذکور ازان بیرون
می آید برین صورت

واما متفقه که دایره
چهارم است دایره ایست
متقارب و متدارک
ازان بیرون میآید
برین صورت

تمت الرسالة المبارکة الموسومة علی الاستعجال والحمد لله
علی الاکمال وکان ذلک فی اواسط جمادی الثانی
بسنه سبع والف من هجره خیر البریه علیه واله اکرم افضل
الصلوات والتحیه بمحروسه حیدراباد لا زالت مصونه ومامونه
من الآفات والعاهات ابد الاباد وفی ظل دولت والیها
وبانیها باذخ مبانی العدل والاحسان العادل الکامل و
الباذل حامی شرایع و اسلام حارس مهجه جمهور انام
قهرمان مملکت ابهت و حشمت سهواره میدان شجاعت
و مکرمت موسس مبانی جهانبانی وارث تاج و تخت
کیانی شاه عبت خمیده دولت و اقبال نور دیده جاه و
جلال محمد قلی قطب شاه آن شهریار عادل کامل که
منت از وجود وی همه خلقست بر ذات افلاک برگرد
قطب خویش میگردد و بعد بارش باین نسبت که هم نات

ان